



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مجله علمی-ادبی
کتابخانه و پژوهش
سید امیرالمؤمنین علیه السلام

ویرایشگاه
ولادت امیرالمؤمنین
در کعبه و شکفتن ها



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الغدیر همراه

نویسنده:

عبدالحسین امینی (علامه امینی)

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	الغدیر همراه جلد ۶
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	فهرست
۱۵	پیشاهنگ سخن
۱۷	ولادت امیرمؤمنان (علیه السلام) در کعبه
۱۷	اشاره
۱۷	حکایت ولادت
۱۹	متن حدیث
۲۰	صحت حدیث
۲۱	تا زنده ای روزگار به تو شگفتی ها ارائه می دهد.
۲۱	اشاره
۲۲	شگفتی هایی از دانش عمر
۲۲	اول: حکم تیمم
۲۲	دوم: حکم شک
۲۴	سوم و چهارم: خلیفه کتاب خدا را نمی داند!
۲۵	پنجم: همه دانایان از عمر هستند
۲۶	ششم: خلیفه معنای «آب» را نمی داند
۲۷	هفتم: حکم خلیفه بر زن دیوانه ای که زنا کرده بود
۲۸	هشتم: ناآگاهی خلیفه از تأویل کتاب خدا
۲۹	نهم: ناآگاهی خلیفه از کفارۀ تخم شترمرغ
۳۱	دهم: همه از عمر دین فهم ترند
۳۱	یازدهم: خلیفه فرمان می دهد پسری را که با مادرش بر سر نسب، نزاع دارد بزنند.

- ۳۳ دوازدهم: ناآگاهی خلیفه از مفاد برخی سخنان
- ۳۳ سیزدهم: خلیفه در قرائت نماز اجتهاد می کند
- ۳۴ چهاردهم: رأی خلیفه در ارث
- ۳۵ بیست و چهارم: خلیفه نمی داند چه بگوید
- ۳۶ بیست و پنجم: تجسس خلیفه
- ۳۷ بیست و ششم: رأی خلیفه در حدّ شرابخواری
- ۳۷ بیست و هفتم
- ۳۸ بیست و هشتم
- ۳۹ بیست و نهم: خلیفه و کلالة
- ۴۰ چهل و یکم
- ۴۱ چهل و چهارم: نظر خلیفه و درخت رضوان
- ۴۲ پنجاه و یکم: اجتهاد در منع گریه بر مرده
- ۴۳ پنجاه و دوم: اجتهاد عمر در مورد قربانی
- ۴۴ شصتم: اجتهاد در زیورآلات کعبه
- ۴۵ شصت و یکم: اجتهاد خلیفه در سه طلاق
- ۴۶ شصت و هشت: منع از دو متعه
- ۴۷ شصت و نه: متعه زنان
- ۴۹ دو متعه: متعه حج و متعه زنان
- ۴۹ اشاره
- ۵۰ نگاهی به مسئله دو متعه
- ۵۳ متعه در قرآن
- ۵۶ بخوانید و بخندید یا بگریید
- ۵۶ اشاره
- ۵۷ هفتاد و هشت: اجتهاد خلیفه در مورد شراب و آیه های آن
- ۵۹ هشتادم: خلیفه و توسعه دو مسجد
- ۶۰ هشتاد و یکم

- هشتاد و دوم: نظر خلیفه درباره خوردن گوشت ۶۰
- هشتاد و سوم: خلیفه و مرد یهودی ۶۰
- هشتاد و پنجم: اجتهاد خلیفه در مصادره دارایی های کارگزاران ۶۱
- هشتاد و ششم: نظر خلیفه در خریدن شتر ۶۱
- هشتاد و هفتم: نظر خلیفه در بیت المقدس ۶۲
- هشتاد و هشتم: نظر خلیفه درباره مجوس ۶۳
- هشتاد و نهم: روزه ماه رجب ۶۴
- نودم: اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن ۶۵
- نود و دوم: نهی خلیفه از حدیث ۶۶
- نود و سوم: باز هم نهی از کتابت سنن ۶۸
- نود و چهارم: نظر خلیفه درباره کتاب ها ۶۹
- نود و پنجم: خلیفه و قرائت ها ۷۳
- نود و ششم: اجتهاد خلیفه در نام ها و کنیه ها ۷۴
- نود و هفتم: خلیفه پسرش را بعد از اجرای حد، دوباره حد می زند ۷۶
- نود و هشتم: خلیفه نمی داند روز عید چه بخواند؟ ۷۷
- نود و نهم: خلیفه و معانی الفاظ ۷۸
- صدمین: روزه همه سال ۷۸
- اشاره ۷۸
- ترجمه آیه ۷۹
- نتیجه بحث ۸۰
- اشاره ۸۰
- کرامتی درباره این حدیث ۸۶
- ماجرا چه بود؟ ۸۷
- درباره مرکز ۹۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹

عنوان قراردادی: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب. فرسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: الغدیر همراه/ مؤلف عبدالحسین امینی نجفی؛ گزینش و ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۸۱ ص. ۳۲۰۰۰ ریال

شابک: ۲-۰۳۵-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۶.

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه، گزینش و انتخاب کتاب «الغدیر» اثر عبدالحسین امینی است.

مندرجات: واقعه غدیر

موضوع: علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: سید علوی، سیدابراهیم، ۱۳۱۸ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۵۴/۲۲۳/BP الف ۸ غ ۴۰۴۲۱۴۶/۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۴۵۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۷۳۴۴۱

الغدیر همراه (جلد ۶)

(ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در کعبه و شگفتی ها)

علامه عبدالحسین امینی نجفی

گزینش و ترجمه: سیدابراهیم سیدعلوی

ویراستار: عبدالحسین فخاری

حروفچینی و صفحه آرایی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک / چاپ: دالاهو / صحافی: صالحانی

چاپ: اول ۱۳۹۳ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه / قیمت: ۳۲۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهارشیراز،

کوچه مقدم، نبش ادیبی، پلاک ۲۶، طبقه سوم

تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲ - ۷۷۵۰۴۶۸۳

شابک: ۲ - ۰۳۵ - ۰۲۶۴ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ص: ۱

اشاره

پیشاهنگ سخن ۵

ولادت امیرمؤمنان (علیه السلام) در کعبه ۷

حکایت ولادت ۷

متن حدیث ۹

صحت حدیث ۱۰

تا زنده ای روزگار به تو شگفتی ها ارائه می دهد. ۱۱

شگفتی هایی از دانش عمر ۱۲

اول: حکم تیمم ۱۲

دوم: حکم شک ۱۲

سوم و چهارم: خلیفه کتاب خدا را نمی داند! ۱۴

پنجم: همه دانایان از عمر هستند ۱۵

ششم: خلیفه معنای «اب» را نمی داند ۱۶

هفتم: حکم خلیفه بر زن دیوانه ای که زنا کرده بود ۱۷

هشتم: ناآگاهی خلیفه از تأویل کتاب خدا ۱۸

نهم: ناآگاهی خلیفه از کفارۀ تخم شتر مرغ ۱۹

دهم: همه از عمر دین فهم ترند ۲۱

یازدهم: خلیفه فرمان می دهد پسری را که با مادرش بر سر نسب، نزاع دارد بزنند. ۲۱

دوازدهم: ناآگاهی خلیفه از مفاد برخی سخنان ۲۳

سیزدهم: خلیفه در قرائت نماز اجتهاد می کند ۲۳

چهاردهم: رأی خلیفه در ارث ۲۴

بیست و چهارم: خلیفه نمی داند چه بگوید ۲۵

بیست و پنجم: تجسس خلیفه ۲۶

بیست و ششم: رأی خلیفه در حدّ شرابخواری ۲۷

بیست و هفتم ۲۷

بیست و هشتم ۲۸

بیست و نهم: خلیفه و کلاله ۲۹

چهل و یکم ۳۰

چهل و چهارم: نظر خلیفه و درخت رضوان ۳۱

پنجاه و یکم: اجتهاد در منع گریه بر مرده ۳۲

پنجاه و دوم: اجتهاد عمر در مورد قربانی ۳۳

شصتم: اجتهاد در زیورآلات کعبه ۳۴

شصت و یکم: اجتهاد خلیفه در سه طلاق ۳۵

ص: ۳

شصت و دوم: اجتهاد خلیفه، درباره نماز خواندن پس از نماز عصر ۳۵

شصت و هشت: منع از دو متعه ۳۶

شصت و نه: متعه زنان ۳۷

دو متعه: متعه حج و متعه زنان ۳۹

نگاهی به مسئله دو متعه ۴۰

متعه در قرآن ۴۳

بخوانید و بخندید یا بگریید ۴۶

هفتاد و هشت: اجتهاد خلیفه در مورد شراب و آیه های آن ۴۷

هشتادم: خلیفه و توسعه دو مسجد ۴۹

هشتاد و یکم ۵۰

هشتاد و دوم: نظر خلیفه درباره خوردن گوشت ۵۰

هشتاد و سوم: خلیفه و مرد یهودی ۵۰

هشتاد و پنجم: اجتهاد خلیفه در مصادره دارایی های کارگزاران ۵۱

هشتاد و ششم: نظر خلیفه در خریدن شتر ۵۱

هشتاد و هفتم: نظر خلیفه در بیت المقدس ۵۲

هشتاد و هشتم: نظر خلیفه درباره مجوس ۵۳

هشتاد و نهم: روزه ماه رجب ۵۴

نودم: اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن ۵۵

نود و دوم: نهی خلیفه از حدیث ۵۶

نود و سوم: باز هم نهی از کتابت سنن ۵۸

نود و چهارم: نظر خلیفه درباره کتاب ها ۵۹

نود و پنجم: خلیفه و قرائت ها ۶۳

نود و ششم: اجتهاد خلیفه در نام ها و کنیه ها ۶۴

نود و هفتم: خلیفه پسرش را بعد از اجرای حد، دوباره حد می زند ۶۶

نود و هشتم: خلیفه نمی داند روز عید چه بخواند؟ ۶۷

نود و نهم: خلیفه و معانی الفاظ ۶۸

صدمین: روزه همه سال ۶۸

ترجمه آیه ۶۹

نتیجه بحث ۷۰

کرامتی درباره این حدیث ۷۶

ماجرا چه بود؟ ۷۷

ص: ۴

پاک و منزهی تو. برای ما دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی که تو بسیار دانای حکیم هستی. ما آنان را کتابی آوردیم با طول و تفصیل براساس علم و آگاهی و مایه هدایت و مهربانی.

به کسانی که کتاب دادیم می دانند که آن، حقیقتی است نازل شده از پروردگار تو و آن کتاب داده شدگان و مومنان شک و تردید به خود راه نمی دهند.

و کسانی که کتاب داده شدند دچار اختلاف نشدند مگر پس از آن که علم و آگاهی برایشان آمده بود و آن اختلاف به سبب تجاوز و ستمگری میانشان شد. و هر گاه تو بعد از آن که علم و دانش پیدا کردی به دنبال هواهای نفسانی آن ها باشی تو نیز از ستمگران خواهی بود.

آنان در آن ادعاهایشان جز به دنبال ظن و گمان نیستند و ظن و پندار چیزی از حق و حقیقت بی نیاز نمی سازد و این

میزان اندازه دانش آن هاست و پروردگار تو داناتر است که چه کسانی به شاهراه هدایت اند. پس حمد و ثنا برای خداست که ما را به این راه هدایت فرمود و اگر هدایت او نبود ما به این شاهراه، ره پیدا نمی کردیم.

و سلام بر بندگان برگزیده خدا کسانی که درودهایی از پروردگارشان در پوشش رحمت همواره به ایشان نثار می شود و آنان هدایت یافتگان حقیقی اند.

الأمینی

ص: ۶

اشاره

سید یحیی اوالی از غدیریه سرایان، در قصیده خود به تولد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کعبه اشاره و می نویسد: علی (علیه السلام) کسی است که ولادتش در حرم خدای رحمان واقع شد و خدا او را در هر سختی و دشمنی مورد حمایت قرار داد.

حکایت ولادت

هنگام میلاد امیر مؤمنان (علیه السلام) دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین، وارد جوف کعبه شد. آنگاه شکاف به هم پیوست درحالی که او هم چنان در داخل بیت بود، تا انسانی پا به عرصه گیتی بگذارد که کعبه، مسجد و شرف خود را از او باز یابد. او از میوه های بهشتی تناول کرد و از صدف کعبه مرواریدی بیرون آمد که جهانی با نور چهره درخشانش، روشن گردید.

ولادت علی (علیه السلام) در کعبه، حقیقتی است که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند و احادیث آن، فراوان و در کتاب ها آمده است. [\(۱\)](#)

ص: ۷

حتی از مخالفان شیعه، هم چون شاه ولی الله دهلوی و محمود آلوسی به آن ماجرا اعتراف دارند:

ولادت علی (علیه السلام) در کعبه، امری مشهور است و در کتب فریقین نیز، از آن یاد شده است.

علی (علیه السلام) به شکرانه مولود کعبه بت ها را از پشت کعبه پایین آورد. سید رضا هندی این معنی را در قصیده ای آورده است.

پس علامه امینی (رضی الله عنه) اسم شانزده کتاب اهل سنت را ذکر کرده که این حکایت را نقل کرده اند.

علامه امینی (رضی الله عنه) پنجاه تن از علمای شیعه را نام می برد که میرزا محمد علی اردوباری، ادیب نجف، پنجاهمین آنان است. چنان که قاضی ابوالبختری هم در آن موضوع، کتابی ویژه تألیف کرده و عده ای هم حکایت آن ولادت را به نظم کشیده اند که علامه امینی (رضی الله عنه) تعداد آن ها را بالغ بر چهل نفر می داند، از جمله شاعر مسیحی، پولس سلامه که می گوید:

(كعبه الله في الشدائد ترجى فهى جسر العبيد للمعبود...)

کعبه خدا که به آن در سختی ها بسته می شود و آن پل بندگان به سوی معبود است. مسجد الحرام از شادی تبسمی کرد و سنگ ها سرود سر دادند. در آن روز دو فجر رخ داد. یکی فجر صبح و دیگری فجر آن ولادت.

روزگار می گذرد، اما او چنان صبح روشن باقی می ماند و هر روز، فجری تازه در وجودش می دمدمد(۱).

حدیث انا مدینه العلم ...

شمس الدین مالکی، از غدیریه سرایان، در قصیده خویش از فضیلت های فراوان علی (علیه السلام) سخن گفته و در وصف او می سراید:

شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) داماد و پسر عموی پیامبر، ابوالحسنین، همسر زهرای بتول و از جمله: باب مدینه علم رسول (صلی الله علیه و آله و سلم).

علامه امینی (رضی الله عنه) در الغدیر یکصد و چهل و سه مورد نام می برد که حدیث «اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ...» را آورده اند. (۲) همچنین بیش از پنجاه حدیث، در ردّ سخن ابن حزم، در دانش و اعلمیت علی (علیه السلام) در میان صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مطرح کرده است.

متن حدیث

این حدیث با متن های متفاوت و لی هماهنگ، گزارش شده است. در حدیث ابن عباس چنین آمده است:

(انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات بابها)

ص: ۹

۱- مستدرک، حاکم ۳/۳۸۳.

۲- طبقات الأنوار، میر حامد حسین هندی، ج ۵؛ دراک: کتاب های قره الأعیان از سلیم محمّد افندی؛ نفع قوّت المغتدی از سلیمان مغربی مالکی؛ کفایه الطالب از شقیطی، ص ۴۸.

پیامبر فرمود: من شهر دانش هستم و علی باب آن و هر کس خواهان علم باشد باید از باب آن وارد شود.

آن گاه علامه امینی یازده حدیث دیگر به همان مضمون مطرح کرده است و از آن جمله است: علی برادر من و از من است، من از او هستم و او در دانش من، وصی و جانشین من است. (۱)

صحت حدیث

علامه امینی شهادت بیست و یک دانشمند حدیث شناس را در صحت سند حدیث، آورده است. از جمله:
ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار و حاکم در مستدرک و فیروزآبادی در نقد صحیح و ...

ص: ۱۰

انسان درباره کسی که خود را فقیه می داند چه می تواند بگوید که آن همه حدیث های صحیح و حسن در علم و دانش علی بن ابی طالب در پیش اوست، با این وجود دیگری را داناتر از علی (علیه السلام) می داند!

من چه بگویم در حق کسی که کتابی می نویسد به نام «الوشیعه» و باکی ندارد که سرانجام آن همه دروغ، تهمت و یاوه گویی چه خواهد بود.

او می نویسد: عمر، داناترین و فقیه ترین اصحاب محمد در عصر خود و به قرآن و سنت، آشناترین به طور مطلق بوده است. علامه امینی (رضی الله عنه) یکصد مورد از موارد اشتباه های خلیفه را با استناد به منابع و مدارک متقن آورده و میزان معلومات فقهی و قرآنی او را معرفی کرده است.

اول: حکم تیمم

مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب برای غسل نیافتم. عمر به او گفت: نماز نخوان، عمار یاسر در آن مجلس حضور داشت، گفت: یادتان می‌آید ما جنب شده بودیم تو نماز نخواندی و اما من خود را به خاک مالیدم و نماز خواندم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کافی بود تیمم می‌کردید، آنگاه کیفیت تیمم را یاد داد.

عمر گفت: ای عمار از خدا بترس. عمار گفت: اگر خواستی این موضوع را به احدی نمی‌گویم. علامه این ماجرا را به صورت‌های مختلف نقل کرده است.

شقیق می‌گوید نزد عبدالله و ابوموسی بودم. ابوموسی پرسید به نظر تو اگر آدمی جنب شد و آب نیافت چه کند؟ عبدالله گفت نماز نخواند تا آبی پیدا کند و ابوموسی گفت: پس سخن عمار چه می‌شود؟ که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او تیمم یاد داد و عبدالله گفت: دیدی که عمر به سخن عمار قانع نشد. ابوموسی گفت: عمار را رها کن به همه آیه (تیمم) چه می‌گویی؟ (۱)

دوم: حکم شک

عمر روزی از غلامی پرسید: آیا شنیده‌ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یا یکی از اصحاب او گفته باشد اگر کسی در نمازش شک کند چه باید بکند؟

ص: ۱۲

۱- صحیح مسلم، باب تیمم، ۱/۱۱۰ و ۲۶۵؛ سنن ابن داود، ۱/۵۳؛ ابن ماجه ۱/۲۰۰؛ سنن نسایی، ۱/۵۹-۶۱؛ سنن بیهقی ۱/۲۱۹ و ۲۰۹؛ صحیح بخاری، ۱/

در این میان عبدالرحمن بن عوف سر رسید و پرسید درباره چه صحبت می کردید؟

عمر مسئله را گفت: عبدالرحمن گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هرگاه یکی از شما در رکعت یک و سه شک کند، بنا را به رکعت یک بگذارد؛ اگر در دو و سه شک کند بنا را به رکعت دو بگذارد؛ و در صورت شک میان سه و چهار بنا را به رکعت سه بگذارد تا آن که اشتباه در زیادت باشد. سپس قبل از سلام دو سجده به جا آورد و سلام گوید.

این امر به صورت دیگری بدون تفاوت زیاد نقل شده است. علامه امینی می نویسد: آیا تعجب نمی کنید که خلیفه حکم شک در رکعات نماز را که مسئله ای مورد ابتلا است و شب و روز یک نوبت با آن سروکار دارد، نمی داند و از غلامی می پرسد و او هم نمی داند تا عبدالرحمن بن عوف جواب می دهد

آدمی مبهوت می ماند و نمی داند چه بگوید و کسی را که اعلم اصحاب دانسته اند میزان آگاهی او از احکام، این اندازه پایین است و زهی بیچاره امتی که داناترینشان این است. روزی ما ز خوان قدر این نواله بود!

(كَبْرَتَ كَلِمَةٍ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا) (۱)

چه سخن بزرگی از دهان هایشان بیرون می آید و جز دروغ نگویند.

ص: ۱۳

زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه بچه زاییده بود. عمر خواست حکم سنگ سار صادر کند. موضوع به گوش علی (علیه السلام) رسید، فرمود: برای این زن رجم و حدی نیست. عمر اطلاع یافت و کسی فرستاد تا نظر حضرت را جویا شد. علی (علیه السلام) فرمود:

(وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ)

مادرها باید فرزندان را دو سال کامل شیر دهند.

و فرمودند: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۱)

شش ماه حمل و بارداری و دو سال شیر دهی، سی ماه می شود.

پس عمر زن را آزاد کرد.

در عبارت حدیث نیشابوری و حافظ گنجی نیز تصدیق عمر در مورد علی آمده است که:

(لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ)

اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود.

و در نقل سبط بن جوزی نیز آمده است: عمر هنگام رها کردن آن زن گفت:

(اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمُعْضَلِهِ لَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ)

ص: ۱۴

خدایا مرا در مشکلی که فرزند ابی طالب در آن حضور ندارد باقی مدار.

نظیر این قصه را در زمان عثمان هم نقل کرده اند. اما در آنجا تا عثمان از حکم آگاهی یابد و جلو گیرد آن زن بیچاره سنگ سار شده بود. (۱)

پنجم: همه داناتر از عمر هستند

روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و گفت: ای مردم شما مهریه زنان را زیاد کرده اید. رسول خدا و اصحاب او مهریه را چهارصد درهم تعیین می کردند اگر زیادی مهریه نزد خدا نشان تقوا و کرامت بود شما بر آن ها پیش نمی گرفتید. پس زیاده بر چهارصد درهم مهریه قرار ندهید و از منبر پایین آمد.

زنی از قریش اعتراض کرد و گفت: ای امیر، مردم را از مهریه های بیشتر از چهار صد درهم باز داشته ای؟ عمر گفت: آری. آن زن گفت: آیا نشنیده ای خدا در قرآن چه آیه ای نازل فرموده است؟ عمر پرسید کدام آیه؟ آن زن گفت: آیا نشنیده ای که خدا فرمود:

(و آتیتم احداهنّ قنطاراً...) (۲)

ص: ۱۵

۱- موطاء مالک، ۲۴/۱۷۶؛ سنن کبری، بیهقی ۷/۴۴۲؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۱۵۷؛ در منثور سیر طه، ۶/۴۱.

۲- نساء، ۲۰.

عمر گفت: خدایا مرا بیخس همه مردم از عمر داناترند و برگشت بر منبر و نشست و گفت: ای مردم من شما را از مهریه افزون بر چهارصد درهم منع کردم، اکنون می گویم: هر که بخواهد از مال خود هرچه بخواهد بدهد. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را به ۹ صورت از منابع مختلف آورده است. در متن روایات تفاوت هایی وجود دارد، لیکن اصل قضیه همان است.

ششم: خلیفه معنای «اب» را نمی داند

عمر به روی منبر قرائت کرد:

(فانبتنا فیها حباً و عنباً و قصباً و زیتوناً و نخلاً حدائق غلباً و فاکهه و اباً) (۲)

پس، در زمین دانه و انگور و سبزه و زیتونی رویانندیم و باغ ها و بستان های انبوهی و میوه و گیاه و چراگاهی.

سپس گفت: همه آن ها را فهمیدیم؛ اما مفهوم «اب» را نفهمیدیم. آن گاه عصایش را از دست انداخت و گفت: به خدا سوگند این همان به زحمت و رنج، افتادن است. تو را چه شده چه عیبی دارد که معنای «اب» را نمی دانی؛ سپس خطاب به مردم می گوید به دنبال چیزی باشید که کتاب هدایت برای شما

ص: ۱۶

۱- مجمع الزوائد، هیشمی، ۴/۲۸۴؛ الدرر المنتشرة، ۲۴۳؛ ترتیب جمع الجوامع، ۸/۲۹۸؛ کشف الخفاء، ۱/۲۶۹.

۲- سوره عبس، ۲۹.

بیان کرده و به آن عمل کنید. آن چه را نشناختید، به پروردگار آن، واگذارید.

این حدیث هم با تعبیرهای متفاوت گزارش شده و محدثان و صاحبان سنن آن را آورده اند، همین مطلب از ابوبکر نیز گزارش شده است. ابن حجر در توجیه مسئله می گوید، شاید آن کلمه عربی نبوده که بر دو خلیفه پوشیده مانده است. (۱)

عَلَّامَه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چگونه پیشوایان لغت و ادب عربی این کلمه را در معجم های خود آورده اند، بدون اشاره به این که آن واژه دخیل است. به فرض اگر کلمه عربی هم نباشد، کلمه های دیگر آیه آن را توضیح می دهد. اما هدف ابن حجر آنست که از دو خلیفه هرچند با زورگویی، دفاع کرده باشد و درصحیح بخاری چه بسیار از احادیث است که دست تحریف در آن ها بازی کرده است.

هفتم: حکم خلیفه بر زن دیوانه ای که زنا کرده بود

زن دیوانه ای که زنا کرده بود، نزد عمر آوردند. او بعد از مشورت حکم سنگسار داد. علی بر او گذر کرد و پرسید گناه

ص: ۱۷

۱- فتح الباری ابن حجر ۱۳/۲۳۰، ارشادالساری ۱۰/۲۹۸؛ تفسیر رازی ۸/۳۸۹؛ کنز العمال ۱/۲۲۷؛ درّ منثور سیوطی ۶/۳۱۷؛ تفسیر خازن ۴/۳۷۴؛ ابن تیمیه، مقدمه تفسیر، ص ۳۰؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۴۷۳؛ نهاییه ابن اثیر ۱/۱۰؛ الموافقات شاطبی، ص ۲۱-۲۵؛ ریاض نضره، محب طبری ۲/۴۹؛ کشاف مخشری ۳/۲۵۳؛ مستدرک ۲/۵۱۴؛ تفسیر ابن جریر ۳۰/۳۸ و ...

این زن چیست؟ گفتند: زن دیوانه فلان قبیله است. زنا کرده و عمر دستور رجم او را داده است. فرمود: (۱)

او را برگردانید. سپس نزد عمر آمد و فرمود: ای امیر آیا نشنیده ای رسول خدا فرمود: قلم تکلیف از سه تن برداشته شده: ۱- بچه تا به سن بلوغ برسد؛ ۲- شخص خواب تا بیدار شود؛ ۳- دیوانه و عقل باخته تا بهبود یابد. این همان دیوانه و دلشده فلان قبیله است شاید در آن حال، چنان کرده باشد. علی (علیه السلام) او را آزاد کرد و عمر تکبیر گفت.

این روایت به پنج صورت و با اندکی تفاوتی نقل شده؛ در حدیثی، برای ابوبکر هم، چنان امری پیش آمده است. ناگفته نماند بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده، اما او در هر حدیثی که موجب خدشه دار شدن کرامت و شخصیت خلیفه می شود؛ صدر و ذیل را تحریف می کند.

هشتم: ناآگاهی خلیفه از تأویل کتاب خدا

ابوسعید خدری می گوید: با عمر بن خطاب حج گذاردیم وقتی وارد طواف شد، برابر حجر الأسود قرار گرفت و گفت: من می دانم که تو سنگی بیش نیستی و زیان و سودی نداری و اگر

ص: ۱۸

۱- مستدرک، حاکم ۲/۵۹ و ۴/۳۸۹، او حدیث را صحیح دانسته است؛ سنن کبری، بیهقی ۸/۲۶۴؛ محب طبری، ریاض نضره ۲/۱۹۶؛ ذخائرالعقبی، ص ۸۱؛ ارشادالساری، قسطلانی ۱۰/۹؛ فیض الغدیر ۴/۳۵۷؛ مصباح الظلام و سیاطی ۲/۵۶ و تذکره ابن جوزی، ص ۵۷؛ فتح الباری، ابن حجر ۱۲/۱۰۱ و ...

ندیده بودم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تو را می بوسید، هرگز نمی بوسیدمت. آن گاه بر حجر بوسه زد. علی بن ابی طالب گفت: ای امیر او زیان و سود دارد. خدا فرمود:

(وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ) (۱)

هنگامی که پروردگار تو از صلب های بنی آدم نسل شان را بر گرفت و از آن ها بر خودشان شهادت و گواهی خواست...

وقتی آنان اعتراف کردند که خداوند عزوجل، پروردگارشان و آن ها بندگان او هستند آن پیمان و شهادت را در برگ و ورقی نرم در این حجر خورانید و در روز قیامت آن حجر برانگیخته شود و او دارای دو چشم و یک زبان و دو لب است و برای آن کس که وفا کرده، شهادت دهد. او امین خدا در این زمین است. عمر گفت: خدا مرا در سرزمینی باقی نگذارد که تو، ای ابالحسن در آن جا نباشی. (۲)

نهم: ناآگاهی خلیفه از کفاره تخم شترمرغ

داخل مسجد دمشق شدم. پیرمردی را دیدیم که از زیادی سن و سال، استخوان های سینه اش درهم ریخته و کج شده بود (قد

ص: ۱۹

۱- اعراف، ۱۷۲.

۲- مستدرک، حاکم ۴/۴۵۷؛ سیره عمر، ابن جوزی، ۱۰۶؛ ارشادالساری ۳/۱۹۵؛ عمدہالقاری، عینی ۴/۶۱۶؛ ترتیب جامع کبیر، سیوطی ۳/۳۵؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۱۲۲ و... .

خمیده بود) پرسیدم: ای پیرمرد، زمان چه کسی را درک کرده ای؟ گفت عمر را دیده ام. پرسیدم در کدام غزوه حضور یافته ای؟ گفت: غزوه یرموک. گفتم خاطره ای را برای من بگو. گفت: با کاروان، سوار بر شتر برای حج بیرون آمدیم، تخم شترمرغی یافتیم در حالی که محرم بودیم اعمالمان را به پایان رسانیدیم. این مسئله را برای امیرالمؤمنین عمر گفتیم. او برگشت و گفت به دنبال من بیاید، تا به حجره های رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدیم. حجره ای را زد. زنی جواب داد، عمر گفت: آیا ابوالحسن آن جاست؟ زن گفت: نه، به مزرعه رفته است. عمر برگشت و گفت دنبال من بیاید تا به علی (علیه السلام) رسید و او با دست خود خاک را هموار می کرد و گفت ای امیر خوش آمدی. عمر گفت: این جماعت در حال احرام تخم شترمرغ شکسته و خورده اند. علی فرمود: پس چرا به سراغ من نفرستادید. عمر گفت: شایسته است که من خدمت شما بیایم. علی (علیه السلام) فرمود: به تعداد تخمها، شتران نر را با شتران ماده نزدیک کنند نتیجه هر چه شد آن را به خانه خدا فرستند. عمر گفت گاهی شتر، بچه می اندازد و علی فرمود: تخم هم گاهی لقاق می شود. وقتی عمر بر می گشت گفت: خدایا! امر سختی بر من فرود نیاور مگر آن که ابوالحسن در کنار من باشد. (۱)

ص: ۲۰

دهم: همه از عمر دین فهم ترند

عمر به جوانی از جوانان انصار برخورد درحالی که تشنه بود. از او آب طلبید آن جوان آب را با عسل درهم آمیخت و به او داد. عمر آن را نوشید و گفت: خدای تعالی می فرماید:

(أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا) (۱)

شما لذت ها و خوشی هایتان را در حیات دنیوی تان بردید و از آن ها بهره مند گشتید.

آن جوان انصاری گفت: ای امیر این آیه برای شما و برای هیچ یک از اهل قبیله نیست. اول آیه را بخوانید: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ...» روزی که کافران به آتش عرضه شوند و گفته شود شما لذت ها و خوشی های خود را در زندگانی دنیا بردید و در آن کامروا گشتید...

عمر گفت: همه از عمر فقیه تر هستند. (۲)

یازدهم: خلیفه فرمان می دهد پسری را که با مادرش بر سر نسب، نزاع دارد بزنند.

پسری از انصار با مادرش نزاع کرد. مادرش او را نزد عمر بن خطاب آورد و گفت این فرزند من نیست. عمر شاهد خواست، فرزند شاهدهی نداشت. زن چند نفر شاهد آورد و به نفع او گواهی دادند که او ازدواج نکرده و آن پسر دروغ می گوید و

ص: ۲۱

۱- احقاف، ۲۰.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ۱/۶.

به او نسبت بد می دهد عمر دستور داد آن پسر را تنبیه کنند و بزنند. علی (علیه السلام) سر رسید و از حال، جو یا شد. آن دو را به مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرا خواند. از زن پرسید. او آن نسبت را انکار کرد. علی به آن پسر فرمود: همان طور که آن زن فرزندی تو را انکار می کند تو هم مادری او را انکار کن. آن پسر گفت: ای پسرعموی رسول خدا او مادر من است، چگونه انکار نمایم؟ علی (علیه السلام) فرمود: انکار کن من پدر تو و حسن و حسین برادران تو هستند. آن پسر گفت: من او را انکار می کنم. علی (علیه السلام) به کسان آن زن فرمود: آیا من می توانم درباره این زن هر تصمیمی که خواستم بگیرم؟ گفتند: آری، در حق ما نیز می توانید تصمیم بگیرید. فرمود شاهد باشید من این پسر جوان را همسر این زن قرار دادم و به قنبر فرمود برو کیسه ای را که در آن، درهم هایی است، بیاور. آن را آورد و شمرده چهارصد و هشتاد درهم بود. آن ها را به عنوان مهریه به سوی زن انداخت و به آن پسر فرمود دست زن خود را بگیر و برو و نزد من نمی آید مگر آن که اثر عروسی بر تو باشد.

وقتی آن جوان می رفت، آن زن گفت ای ابالحسن، خدا را، خدا را، آن آتش است. به خدا سوگند او پسر من است. پرسید چگونه؟ گفت: پدر او مرد زنگی بود برادرانم مرا به همسری او در آوردند و من به این پسر باردار شدم آن مرد به جنگ رفت و کشته شد و من این پسر را به محله بنی فلان فرستادم در آن جا

نشو و نما کرد و خوش نداشتم او پسر من باشد. علی (علیه السلام) فرمود: منم ابوالحسن و او را به وی ملحق کرد و نسب ثابت گردید. (۱)

دوازدهم: ناآگاهی خلیفه از مفاد برخی سخنان

علامه در این مورد پنج داستان نقل می کند و ما به یکی اکتفا می کنیم. عمر بن خطاب از مردی پرسید چطوری؟ گفت: این گونه که فتنه را دوست دارم و حق را خوش ندارم و بر چیزی شهادت می دهم که ندیدم. عمر دستور داد او را به زندان اندازند. علی فرمود: او را برگردانید و فرمود: او راست گفته عمر پرسید چگونه؟ علی فرمود: او مال و فرزند را دوست دارد و خدا فرمود: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۲) و مرگ را که حق است ناخوش دارد و شهادت می دهد که محمد رسول خداست و او را ندیده است. عمر دستور داد آن مرد را آزاد کنند. گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۳) خدا داناتر است که رسالتش را کجا نهد. (۴)

سیزدهم: خلیفه در قرائت نماز اجتهاد می کند

علامه امینی (رضی الله عنه) در این مورد، سه روایت گزارش کرده و ما تنها به یکی بسنده می کنیم. عمر بن خطاب با مردم نماز مغرب

ص: ۲۳

۱- طرق الحکمیه، ابن قیم جوزیه، ۴۵.

۲- انفال، ۲۸.

۳- انعام، ۱۲۴.

۴- طرق الحکمیه، ۴۶.

به جماعت می خواند و در رکعت اول حمد و سوره قرائت نکرد. چون از نماز فارغ شد، مردم گفتند: قرائت نخواندید. پرسید رکوع و سجده چطور بود؟ گفتند خوب بود گفت پس مهم نیست. (۱)

همه رجال این حدیث را، صحیح و ثقه دانسته اند.

چهاردهم: رأی خلیفه در ارث

مسعود ثقفی نقل می کند که ما شاهد بودیم عمر بن خطاب در تقسیم ثلث، برادران امی را با برادران ابی و امی شریک کرد گفتند: تو اول سال جز این داوری کردی، پرسید چطور؟ گفتند تو ثلث را به برادر امی دادی و به برادر ابی و امی ندادی.

عمر گفت آن روز چنان و امروز چنین کردم و حکم همان است! (۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: گویا احکام قضایی دایر بر مدار نظر خلیفه است؛ حال مطابق شرع باشد یا نه، و به طور کلی قانون یکنواخت در شریعت نیست. این سخن رسواتر از نظریه تصویب در اجتهاد است!

علّامه امینی (رضی الله عنه) مواردی را از دانش های خلیفه بیان کرده است که عبارتند از: طلاق کنیز، حکم رجم زن فاجره یا باردار،

ص: ۲۴

۱- بیهقی، السنن الکبری، ۲/۳۸۱، ۳۴۷.

۲- بیهقی، السنن الکبری، ۶/۲۵۵؛ سنن دارمی، ۱/۱۵۴.

رای خلیفه بر زن حائض بعد از افاضه و حکم ازدواج در عده بدون آگاهی و اجتهاد در میراث جدّ و حکم زنی که به استناد آیه قرآن با غلام زر خرید خود هم بستر شده و برخورد خلیفه با زن آوازه خوان که در راه، از خوف او سقط جنین کرد و حکم زنی که ناچار شده و تن به زنا داده بود، علامه آن‌ها را با شماره‌های پانزده الی بیست و سه به تفصیل آورده است. (۱)

بیست و چهارم: خلیفه نمی‌داند چه بگوید

مردی سیاه پوست را، همراه همسر سیاه پوستش، نزد خلیفه آوردند. او گفت من کشت سیاه کرده ام این همسر سیاه پوستم بچه سرخی آورده است. زن گفت: به خدا سوگند من خیانت نکرده ام این، بچه خود اوست. عمر در ماند که چه کند و چه بگوید.

این مسئله به علی بن ابی طالب گفته شد. علی از آن مرد سیاه پوست پرسید: اگر چیزی پرسم راست می‌گویی؟ گفت: آری به خدا قسم. علی (علیه السلام) پرسید آیا با همسرت در حال حیض نزدیکی کردی؟ آن مرد سیاه پوست گفت این کار شده است. علی (علیه السلام) فرمود: هر گاه نطفه با خون در آمیزد، بچه سرخ در می‌آید. این بچه از توست و تو خود بر خود ستم کرده ای. (۲)

ص: ۲۵

۱- ر.ک: الغدیر، ۱۱۰/۶-۱۲۰.

۲- الطرق الحکمیه، ۴۷.

عمر بن خطاب شب هنگام در مدینه گشت می زد. صدایی از خانه ای شنید، از دیوار خانه بالا رفت مردی را با زنی و کوزه شرابی دید، گفت: ای دشمن خدا، پنداشتی که خدا معصیت کاری تو را می پوشاند؟ آن مرد گفت: ای امیر شتاب مکن؛ اگر من یک خطا کرده ام تو اکنون سه خطا مرتکب شده ای.

اول: تو تجسس کردی و خدا فرمود: «لا تجسسوا»^(۱)

دوم: تو از دیوار بالا آمدی و وارد خانه من شدی و خدا فرمود: «وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ابوابِهَا»^(۲)

سوم: تو وقتی وارد شدی سلام نگفتی و خدا فرمود: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا»^(۳) عمر پرسید اگر از تو در گذرم به چه چیز امیدوار باشم. آن مرد گفت به خدا قسم دیگر تکرار نمی کنم. عمر گفت: برو که بخشیدمت.^(۴)

علامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را به شش روایت با اندکی تفاوت، نقل کرده است. در این آثار، بحث های مهمی وجود دارد که بر هیچ خواننده ای پوشیده نیست و سخن کوتاه باید کرد.

ص: ۲۶

۱- حجرات، ۴۹.

۲- بقره، ۱۸۹.

۳- نور، ۶۱.

۴- الرياض النضرة ۲/۴۶؛ شرح ابن ابی الحدید ۳/۹۶ و ۱/۶۱؛ عقد الفرید ۳/۴۱۶؛ الدر المنثور ۶/۹۳؛ الفتوحات الاسلامیه ۲/۴۷۷.

عمر در اجرای حد شرابخوار برخلاف رای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کرده که علامه آن را به تفصیل آورده است. (۱)

بیست و هفتم

زنی عاشق جوان انصاری شده بود، اما آن جوان توجهی نشان نمی داد، تا آن زن نقشه ای کشید. او سفیده تخم مرغی را بر جامه و میان دو پایش ریخت سپس نزد عمر آمد و فریاد کشید این مرد بر من چیره گشته و مرا در میان خانواده ام رسوا ساخته و این، اثر عمل اوست. عمر تصمیم گرفت آن جوان انصاری را ادب کند. آن جوان یاری می طلبید و می گفت: من گناهی نکرده ام آن زن به سراغ من آمد ولی من قصد او نکردم و خود را نگاه داشتم.

عمر گفت: ای ابالحسن نظر شما چیست؟ علی (علیه السلام) نگاهی به آن جامه انداخت و آب بسیار داغ در حال جوش طلبید و آن را بر روی جامه ریخت. سفیده جمع شد. آن را بو کرد و چشید، دانست سفیده تخم مرغ است. علی (علیه السلام) آن را از چنین کاری بازداشت و او اعتراف کرد. (۲)

ص: ۲۷

-
- ۱- صحیح مسلم، ۲/۳۸؛ سنن دارمی ۲/۱۷۵؛ سنن ابی داود ۲/۲۴۰؛ مسند ابی داود طیاسی، ص ۲۶۵؛ سنن بیهقی ۸/۳۱۹؛ کنز العمال ۳/۱۰۲؛ علامه بعد از بعد از نقل آن فتواها و نظرات پژوهشی ابراز کرده و حقایق را روشن ساخته است.
 - ۲- الطرق الحکمیة، ابن قیم، ۴۷.

دو مرد، یکصد دینار نزد زن قرشی ودیعت نهادند و گفتند آن را وقتی تحویل ما بده که دو نفری نزد تو حاضر باشیم و به یکی تنها و بدون همراهش تحویل مده. یک سال بعد یکی از آن دو مرد آمد و گفت رفیق من مرده است یکصد دینار را تحویل بده آن زن خودداری کرد و امر برای خانواده او دشوار گردید و از او خواستند که امانت را تحویل دهد و تحویل داد. یک سال دیگر گذشت آن مرد دیگر آمد و دینارها را طلبید زن گفت: دوست تو آمد و وانمود کرد که تو مرده ای من همه آن پول را به وی تسلیم کردم داوری به نزد عمر بردند و او خواست زن را ضامن بدانند. و او گفت: تو را به خدا داوری مکن ما را نزد علی بن ابی طالب بفرست و عمر چنان کرد. امام علی (علیه السلام) دانست که آن دو مرد برای آن زن قرشی نقشه کشیده و قصد کلاهبرداری داشته اند. به آن مرد فرمود: مگر شما نگفته بودید که پول به یکی بدون دیگری ندهد؟ او گفت آری. علی گفت پول نزد ما است برو دوستت را بیاور و مال را تحویل بگیر. خبر به گوش عمر رسید گفت: خدا مرا پس از علی بن ابی طالب زنده ندارد. (۱)

ص: ۲۸

۱- الاذکیا، ابن جوزی، ۱۸؛ اخبارالظرف، ابن جوزی، ۱۹؛ الریاض النضره ۲/۱۹۷؛ ذخایرالعقبی، ۸۰؛ تذکره، سبطین جوزی، ۸۷؛ مناقب خوارزمی، ۶۰.

عمر بن خطاب روز جمعه سخنرانی می کرد و یادی از پیامبر و ابوبکر کرد. سپس گفت: من برای پس از خودم چیزی بهتر از کلاله باقی نگذاشته ام و در هیچ مورد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه کلاله نپرسیدم، تا آن که روزی با انگشت بر سینه من زد و فرمود: ای عمر! آیا تو را آیه تابستان در آخر سوره نساء کافی نیست؟ (۱) علامه امینی (رضی الله عنه) از این ماجرا شانزده نقل متفاوت، آورده است. همچنین از خلیفه دوم چندین داوری دیگر از شماره سی تا چهل آورده است. (۲) علامه امینی (رضی الله عنه) در حاشیه بعضی از آن ها اظهار داشته که عمر در داوری خود در هر قضیه به یک عقل منفصل، مثل مغیره که زناکارترین ثقیف و دورگوترین امت در شریعت الهی است - نیازمند بوده است. چگونه در حکمی که همه اصحاب حضرت محمد از آن آگاهی داشتند، اما او به سادگی اظهار بی اطلاعی می کند. اگر به راستی نداند مصیبتی است و اگر می داند و از روی مصلحت و حب و بغض می گوید: مصیبت دو چندان است. (۳)

ص: ۲۹

۱- آیه کلاله را (سوره نساء، ۱۷۶) آیه تابستان نامند؛ چون در تابستان سال حجهالوداع نزول یافته است. صحیح مسلم کتاب فرائض، ۲/۳؛ مسند احمد، ۴۸؛ سنن ابن ماجه ۲/۱۶۳؛ احکام القرآن، جصاص ۲/۱۰۶؛ سنن بیهقی ۶/۲۲۴ و ۸/۱۵۰؛ تفسیر قرطبی ۶/۲۹؛ تفسیر طبری ۶/۳۰؛ تفسیر الدر المنثور ۲/۲۵۱؛ تفسیر ابن کثیر ۱/۵۹۴؛ مستدرک، حاکم ۲/۳۰۳؛ سنن دارمی ۳/۳۶۵.

۲- ر.ک: الغدير، ۶/۱۲۷-۱۳۱.

۳- رسائل جاحظ، الأذکياء، ۲۵۱۹۸

چهل و یکم

مغیره بن شعبه پیش از اسلام در جاهلیت به زناکاری مشهور بود. پس از آن که مسلمان شد، مدتی از این عمل زشت دست برداشت تا آن که این خصلت در زمان والی گری او بر بصره، در عهد عمر بن خطاب، آشکار شد.

چهارتن به نام های زیاد، ابوبکره، نافع و شبل به طور اتفاقی، عمل زشت مغیره را با زن بدکاره ای، دیدند و او را به مدینه آورده و بر عمل زشت او شهادت دادند. سه تن شهادت کامل دادند، اما زیاد، با ترفندی که عمر به کار بست و تلقین کرد که او از مهاجرین است و مغیره را رسوا نخواهد کرد، گفت من اطمینان ندارم. در نتیجه عمر آن سه شاهد را تازیانه زد. ابوبکره گفت مرا که تازیانه زدید، باز می گویم که مغیره زنا کرد و عمر خواست او را دوباره حد بزند. امیرالمؤمنین فرمود: اگر شهادت در شهادت محسوب شود باید مغیره رجم گردد، نه آن که ابوبکره دوباره حد خورد. بالاخره عمر برای او حد شرعی اجرا نکرد.

مغیره بن شعبه از دشمنان سرسخت علی بن ابی طالب بود. او در کوفه خطیبان را به لعن امیرالمؤمنین پس از شهادتش، وادار می کرد و قصه هایی در این خصوص آورده اند. (۱)

ص: ۳۰

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: حد قذف برابر آیه چهار سوره نور، هشتاد تازیانه است و آن در صورتی است که قذف، صریح و آشکار باشد نه با اما و اگر؛ اما عمر بدون قذف صریح، هشتاد تازیانه زده است. یک مورد هم وقتی یک پیرزن، ناآگاهی خلیفه را از وضعیتش فهمیده، گریسته و گفته است همه و حتی پیرزنان هم از عمر داناترند.

چهل و چهارم: نظر خلیفه و درخت رضوان

مردم کنار درختی می آمدند که پیامبر زیر آن بیعت رضوان نمود و نماز می خواندند. عمر آنان را تهدید کرد و دستور قطع آن را داد؛ و به نقلی دیگر گفت: شما از اسلام برگشته اید. از این به بعد، اگر کسی چنان کند، کشته شود چرا که مرتد شده است. (۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در شماره های چهل و پنج تا پنجاه اشتباهات دیگر خلیفه دوم را به طور مفصل آورده است که شامل: در نفی تقدّس آثار انبیاء در ماندگی وی از پاسخ احبار و عالمان یهود، در زکات، لیلۃ القدر و چوب زدن بر جارود بیچاره و

ص: ۳۱

۱- طبقات الکبری، ابن سعد ۶۰۷؛ سیره عمر ابن جوزی ۱۰۷؛ السیره الحلبیه ۳/۲۹؛ فتح الباری، ابن حجر ۷/۳۶۱؛ ارشادالساری ۶/۳۷۷؛ شرح المواهب، رقانی ۲/۲۰۷؛ الدر المنثور ۶/۷۳؛ شرح ابن الحدید ۱/۶۰.

اعتراض او و ناآگاهی عمر از سنت مشهوری که صغیر و کبیر اصحاب می دانستند، فصل مشبعی در این موارد آورده است. (۱)

پنجاه و یکم: اجتهاد در منع گریه بر مرده

زمانی که زینب دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات یافت، زنانی گریه کردند و عمر آن ها را با چوبدستی اش زد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست او را گرفت و فرمود: آرام باش ای عمر! بگذار گریه کنند ولی مباد که مثل شیطان، شیون کنند.

پیامبر بر کنار قبر نشست و فاطمه در کنار او گریست و پیامبر از روی مهربانی چشمان فاطمه را با دست و جامه اش پاک می کرد. (۲) مطابق روایت بیهقی از ابن عباس: زنان به رقیه (دختر رسول الله) گریستند، عمر آن ها را از گریه باز می داشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ای عمر! دست نگهدار و فرمود: از ایجاد صدای ناهنجار شیطانی و شیون کردن بر حذر باشید. فاطمه در کنار قبر رقیه می گریست و رسول خدا، سرشک جاری بر گونه های او را با دست و یا جامه پاک می کرد. روایت دیگر: از آل رسول کسی از دنیا رفت، زنان گرد آمدند و بر او می گریستند. عمر آن ها را منع کرد و پراکنده ساخت. رسول

ص: ۳۲

۱- ر.ک: الغدیر، امینی ۱۴۷/۶۴۰-۱۵۹.

۲- مسند، احمد، ۳۳۷/۱ و ۳۳۵؛ مستدرک، حاکم، ۳/۱۹۱، مسند، ابی داود طبالسی، ۳۵؛ الاستیعاب، ۲/۴۸۲؛ مجمع الزوائد، ۳/۱۷.

خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای عمر آن ها را رها کن؛ چشم اشک بار است و دل غم بار و عهد و انس نزدیک. (۱)

علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: نمی دانم علت این که عمر زنانی را که گریه می کردند زد، چه بود؟ این در حالی است که پیامبر گریه و شیون آنان را می نگریست و اگر منعی برای گریه کردن بود، پیامبر شایسته تر بود که آنان را از گریستن باز دارد.

پنجاه و دوم: اجتهاد عمر در مورد قربانی

ابوبکر و عمر قربانی کردن را خوش نداشته اند. مبدا مردم پندارند آن واجب است. (۲) شعبی می نویسد آن دو در موسم حج حاضر شدند و قربانی نکردند. (۳) علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: آیا آن دو به حکمی رسیدند که پیامبر نرسیده بود؟

علامه امینی (رضی الله عنه) در ادامه به ناآگاهی ها و اشتباه های خلیفه دوم درباره ارث زن از دیه، کم کردن خلیفه از حدّ؛ امداد امام بر او برای جاری ساختن حد در مسئله دشوار؛ درماندگی خلیفه در مواجهه با نوزادی عجیب و امداد امام علی (علیه السلام) بر او؛ .. به طور مفصل پرداخته است.

ص: ۳۳

۱- سنن الکبری، بیهقی، ۴/۷۰ و نظایر آن؛ مسند، احمد ۲/۴۰۸؛ مستدرک ۱/۳۸.

۲- مجمع الزوائد، ۴/۱۸ و

۳- کنز العمال، ۳/۴۵.

در روزگار عمر بن خطاب، از زیادی اشیای نفیس کعبه، سخن به میان آمد. عده ای گفتند: آن ها را بگیر و با آن سپاه مسلمانان را آماده کن، که اجر آن بیشتر است. آن زیورآلات برای کعبه چه سودی دارد؟ عمر تصمیم گرفت چنان کند و نظر امیرالمؤمنین را جویا شد. او فرمود: این قرآن بر پیامبر نازل شده و اموال بر چهار نوع است. اول، اموال و دارایی شخصی مسلمان که آن ها مطابق فرائض، بین وارثانشان تقسیم شود؛ دوم، فیء و اموال عمومی است. آن را هم به کسانی که استحقاق آن را دارند، قسمت گردد، سوم، خمس است که آن را در جایگاه خود قرار داده؛ چهارم، صدقه ها، زکات و امثال آن است در جای خود باید قرار گیرد. زیور و نفایس کعبه در آن روز هم وجود داشت. خداوند آن ها را به حال خود وا گذاشت. نه از روی فراموشی و نسیان و نه آن که جایگاه آن ها را ندانسته یا بر او پنهان باشد، پس تو هم آن ها را همان جا باقی بگذار که خدا و رسول او باقی گذاشته اند. عمر گفت: اگر نبودی ما رسوا شده بودیم و آن اشیا را به حال خود باقی گذاشت. (۱)

ص: ۳۴

۱- مسند، احمد ۱/۵۷۴؛ صحیح، مسلم ۱/۵۷۴؛ سنن الکبری، بیهقی ۷/۳۳۶؛ المستدرک، حاکم ۱/۱۹۶؛ تفسیر قرطبی ۳/۱۳۰؛ ارشادالساری ۸/۱۱۷ و....

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ، ابوبکر و دو یا چند سال از خلافت عمر، سه طلاق (در یک نوبت)، یک طلاق حساب می شد. عمر گفت: مردم در کاری که باید تامل داشته باشند، شتاب می ورزند؛ پس ما آن را سه طلاق تلقی می کنیم و آن را واگذار. این روایت به صورت های مختلفی نیز نقل شده است. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: شگفتا! که شتاب مردم مجوز آن شده است که کتاب خدا پشت سر گذاشته شود و مردم رأی خلیفه را بگیرند و قرآن را رها کنند. (سوره بقره/ ۲۹۹ و ۲۳۰)

شصت و دوم: اجتهاد خلیفه، درباره نماز خواندن پس از نماز عصر

تمیم داری گوید: پس از نهي عمر از نماز خواندن بعد از نماز عصر، من دو رکعت نماز می خواندم. عمر رسید و با تازیانه اش ضربه ای زد. تمیم به عمر اشاره کرد که بنشین. بعد که نمازش را تمام کرد به عمر گفت: چرا مرا زدی؟ عمر گفت: چون تو، پس از منع من از نماز بعد از عصر دوباره نماز خواندی. تمیم گفت: من آن دو رکعت نماز بعد از عصر را با کسی بهتر از تو - رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - خوانده ام... عمر گفت من ترسیدم که بعد از شما کسانی بیایند که میان عصر و مغرب هم نماز بخوانند.

ص: ۳۵

۱- سنن، ابی داود ۱/ ۳۴۴؛ الدرالمثور ۱/ ۲۷۹؛ کنز العمال ۵/ ۱۶۳ و ...

علّامه امینی (رضی الله عنه) این روایت را به هشت صورت نقل کرده و می نویسد: شگفتا! خلیفه با تازیانه اش از خواندن نمازی باز می دارد که سنت بودن آن ها قطعی است.

در موارد شصت و سه تا شصت و هشت آمده که خلیفه غیر عرب را از ارث محروم می کرد و با سعایت و سخن چینی اشخاص به جست وجو می پرداخت و در دفن شدن در حجره نبوی از عایشه اجازه خواست و بالاخره سوره بقره را در طول دوازده سال آموخت! علّامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: چطور شد خلیفه از عایشه اجازه خواست آیا او حجره نبوی را با ارث مالک شده بود که خود گفته اند پیامبر میراثی باقی نگذاشته و

شصت و هشت: منع از دو متعه

۱. متعه حج؛ ۲. متعه زنان.

آیه ای در حج تمتع نازل شد و رسول خدا به آن امر فرموده و بعد آیه ای که آن را نسخ کرده باشد نازل نشد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم از آن منع نفرمود تا پیامبر درگذشت. بعد، مردی آنچه می خواست گفت. (۱)

ص: ۳۶

۱- صحیح، مسلم ۱/۴۷۴؛ تفسیر، قرطبی ۲/۳۶۵ با همین تعبیر؛ صحیح، بخاری ۳/۱۵۱؛ سخن نسایی ۵/۱۵۵؛ مسند، احمد ۴/۴۳۶؛ فتح الباری ۳/۳۳۸؛ ابن ماجه، ۲/۲۲۹؛ سنن، بیهقی ۵/۲۰؛ شرح موطأ، زرقانی ۲/۱۷۹.

جابر بن عبدالله گوید: در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به روزگار ابوبکر با یک مشت خرما و آرد متعه می کردیم، تا آن که عمر به خاطر عمل عمرو بن حریث آن را نهی کرد.

عروهبین زبیر نیز نقل می کند که خوله دختر حکیم بر عمر وارد شد و گفت: ربیع بن امیه زنی را متعه کرده و او باردار شده است. عمر راه افتاد با عصبانیت درحالی که لباسش بر زمین کشیده می شد، گفت: این متعه، اگر به این صورت پیش برود، سنگسار می کنم.

علی فرمود: اگر عمر از متعه منع نکرده بود، جز بدبخت، مرتکب زنا نمی شد.

علامه امینی (رضی الله عنه) این ماجرا را در ۱۵ روایت آورده است. (۱)

ص: ۳۷

۱- صحیح، مسلم ۱/۳۹۵؛ زادالمعاد، ابن تمیم ۱/۴۴۴؛ کنز العمال ۸/۲۹۴؛ الام، شافعی ۷/۲۱۹؛ طبری ۵/۹ و... .

اشاره

ابو نضره گفت: نزد جابر بن عبدالله انصاری بودیم شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در دو متعه اختلاف کردند. جابر گفت: ما در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امر او را انجام دادیم بعد که عمر ما را بازداشت، دیگر انجام ندادیم.

علامه، چندین صورت مسئله از این ماجرا را آورده است. (۱)

راغب نقل می کند که یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت: در جواز متعه به چه کسی اقتدا کرده ای گفت: به عمر بن خطاب. یحیی گفت: چطور؟ او که در این مسئله بسیار سرسخت بود. آن شیخ گفت: زیرا در روایت صحیح آمده که عمر بر بالای منبر نشست و گفت: همانا خدا و رسول او دو متعه را برای شما حلال کرده اند و من آن دو را حرام می کنم و

ص: ۳۹

هر کس انجام دهد کیفر می‌دهم. آن شیخ گفت: ما گواهی عمر را برحلیت آن دو، پذیرفتیم و رای و تحریم او را پذیرفتیم. (۱)

علامه می‌نویسد احادیث متعه، بالغ بر چهل حدیث می‌باشند.

نگاهی به مسئله دو متعه

مروری کوتاه بر احادیث وارده درباره دو متعه، گویای این است که متعه در عصر پیامبر از نظر کتاب و سنت مشروع بوده و هرگز نسخ نشده‌اند. نهی عمر فقط مبتنی بر رأی و نظر خاص او بوده و بس.

منشأ توهم خلیفه در مورد متعه حجج آن بوده که خوش نداشته مردم پس از انجام عمل با همسرانشان هم بستر شده و غسل کنند و آب غسل از سر و صورت آنان بچکد. باید گفت وقتی صاحب شریعت چنان کاری را مجاز دانسته، چه اشکالی در این میان وجود دارد؟!

در مورد متعه زنان، گویا عمر آن را با زنا و رابطه نامشروع برابر پنداشته که چنان سخت موضع گرفته است. لذا وقتی اصحاب در مورد آن، اختلاف نظر پیدا می‌کردند، موافقان به کتاب و سنت، استناد می‌نمودند و مخالفان، به نهی و منع خلیفه؛ و حتی کلام خود عمر که به صراحت گفته: من از آن

ص: ۴۰

نهی می کنم و انجام دهنده آن را کیفر می دهم، نسخ را نفی می کند، چنان که ابن عباس می گوید: آیه متعه، محکم است نه متشابه و نسخ هم نشده است.

آن گاه علامه از بیست نفر با ذکر مأخذ یاد می کند که در مباح بودن متعه به آیه قرآن استناد جسته اند؛ آن ها پنداشته اند آیه متعه نسخ شده، در حالی که دلیلی بر آن ادعا، ندارند.

استدلال به آیه پنجم و ششم سوره مؤمنون، صحیح نیست، زیرا زن به طریق متعه و عقد انقطاعی، همسر مرد محسوب می شود. چنان که فقهدان ارث در آن، دلیل حرمت نباید باشد که عقد دائم با عقد منقطع در برخی احکام تفاوت دارد و در بسیاری احکام هم مشترکند.

اختلاف اصحاب درباره متعه، بسیار دامنه دار شده و اهل تفسیر هم در آن خصوص، سخنانی دارند و در این میان حدیث های ساختگی، در زمینه ادعای نسخ آیه، در برابر حدیث های ثابت و تاریخ صحیح نمی تواند مقاومت کند.

علامه امینی (رضی الله عنه) به طور کلی اقوال را به پانزده قول رسانده و می نویسد: (۱) رسواتر از همه، بانگ های جاهلانه موسی جارالله است. او در کتاب «الوشیعه» می نویسد به نظر من متعه، از نکاح زمان جاهلیت باقی مانده است و در صدر اسلام برخی انجام

ص: ۴۱

داده اند و شارع برای مصلحتی آن را در برخی حالات مجاز دانسته، لیکن بعداً منع شدید به عمل آمده است.

مهم آن است که بینیم چنان چیزی از نظر قرآن ثابت است یا نه؟

کتاب های شیعه به استناد آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»^(۱) و آن را اثبات می کنند.

ولی به نظر موسی جارالله، صاحب الوشیعه، اگر آیه را در مورد متعه بدانیم از جهت ادبیات و بیان عربی، جمله آشفته می گردد. درباره متعه و نکاح متعه در قرآن، آیه ای نازل نشده، جز آنچه در کتاب های شیعه درباره آن آیه، آمده است و

من این فصل را در جواب آن ها، گشوده ام.^(۲)

او، مدعی است که اصلاً متعه در اسلام مباح نبوده و نسخ آن هم، نسخ حکم شرعی نبوده بلکه نسخ یک امر جاهلی بوده و تحریم ابدی صورت گرفته است.^(۳)

موسی مدعی است که متعه، از حدیث های شگفتی است که جمعی از صحابه قائل به آن بوده و برخی تابعین از جمله طاووس، عطا، سعیدبن جبیر و جماعتی از فقهای مکه نیز به آن تمایل داشته اند. از فقهای مکه ابن جریح در آن باره بسیار

ص: ۴۲

۱- نساء، ۲۴.

۲- الوشیعه، ۳۲ و ۱۲۱.

۳- الوشیعه، ۱۳۲.

اسراف کرده است و خلاصه امت مسلمانان به حرمت آن اتفاق نظر دارند.^(۱) حتی دولت ایران (حکومت پهلوی اول)، آن را به طور قطع ممنوع اعلام کرده و بر خلاف فقهای شیعه از آن، ممانعت به عمل آورده است که آن حکومت در مقام اصلاح و سامان دادن به اوضاع جامعه بوده است.^(۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این بود چکیده سخن موسی جارالله که چندین صفحه از کتاب «الوشیعه» را سیاه کرده و تمام آن ها از ادب دینی و عفت کلام و اصول علمی و شیوه سلیم نویسندگی و آداب اجتماعی به دور است و سخنان او با روش اسلام، فرسنگ ها فاصله دارد.

متعهد در قرآن

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)

پس آنچه بدان وسیله از آن بانوان کام می جوید، مهرشان را به عنوان فرض به آنان بپردازید و گناهی بر شما نیست

ص: ۴۳

۱- الوشیعه، ۱۶۶.

۲- الوشیعه، ۱۸۵، این نویسنده ناصبی، کارهای ضد دینی و ضد ملی رضاشاه را سامان دادن به اوضاع کشور تلقی کرده است. لیکن بحمدالله تعالی ملت شریف ایران با انقلاب اسلامی، خاندان مزدور پهلوی را به گورستان فرستاده و جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه برپا کرده اند و قرائن نشان می دهد که پهلوی و این علم ودین به استعمار فروش و همپالگی های او همگی دست دریک کاسه داشته و آن کاسه آلوده انگلیس بوده است. سید علوی

اگر پس از تعیین فرض، به چیزی توافق کنید که خدا، دانای حکیم بوده است.

به نظر نویسنده کتاب «الوشیعه» قول به نزول آیه متعه فقط از ادعای شیعه است و احدی از دیگران قائل به آن نیستند. البته این کلام، کلام کسی است که بسیار ناآگاه و بی اطلاع است. آن گاه علامه امینی (رضی الله عنه) بیش از بیست قول از بزرگان اهل سنت را آورده که قائل به نزول آیه مزبور درباره متعه بوده اند.

ما از موسی جارالله می پرسیم آیا این بیست کتاب و بیست شخصیت از مراجع اهل سنت در دانش قرآن نیستند؟ و شاید هدف او اهانت به دو امام بزرگوار شیعه: امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) باشد که او و همه می دانند که پیشوای چهارگانه اهل سنت، جیره خوار سفره علم و دانش آن امامان بزرگوار بوده اند. اگر شخصیت هایی مانند: بخاری، مسلم، احمد، طبری، فخر رازی، بیضاوی، بیهقی، اندلس، خازن، ابوحیان، ابن کثیر، ابوالسعود و آلوسی و چند تن دیگر از علمای تستن مورد احترام او نیستند پس چه کسی نزد او محترم است و عالمان اهل سنت نزد او چه کسانی هستند؟

متعه در اسلام حدود و شرایطی دارد که عبارتند از:

۱. مهر؛ ۲. زمان معین؛ ۳. عقد شامل ایجاب و قبول؛ ۴. جدایی با انقضای مدت یا بذل آن؛ ۵. عده نگاه داشتن ۶. عدم میراث.

این حد و مرز را فقها در کتاب های فقهی و محدثان در صحیح ها و مسندها و مفسران در ذیل آیه تلاوت شده یاد کرده اند. و همه آنان اتفاق نظر داشته اند که متعه، با آن حدود و شرایط وجود داشته و به طور مباح، دایم یا موقت نسخ نشده است. پس سخن موسی جارالله که مدعی است متعه ازدواج های تاریخ جاهلیت و با اذن شارع نبوده است، سخنی است بی پایه و چنین ازدواجی در جاهلیت با این نام و نشان هیچ گاه نبوده است.

ص: ۴۵

اشاره

عمر بر منبر نشست و گفت: ای مردم! سه چیز در زمان رسول خدا رایج بوده و من آن ها را نهی می کنم و هر که مرتکب آن اعمال شود، کیفر می دهم؛ متعه زنان، متعه حج و گفتن حی علی خیرالعمل.

قوشچی، در شرح تجرید، می نویسد: این کار عمر مسئله ای نیست؛ زیرا او طبق اجتهاد خود عمل کرده و بدعت محسوب نمی شود.

ما نمی دانستیم که انسانی عادی بتواند در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجتهاد کند و رأی مخالف دهد. پیامبر که از روی هوا سخن نمی گوید. می گویند می شود در برابر او اجتهاد کرد؟^(۱)

سرخسی در کتاب مبسوط می نویسد: متعه این است که مردی به زنی گوید تا زمان معین و با مهریه مشخص تو را متعه

ص: ۴۶

کردم. این عقد نزد ما باطل است. در نزد مالک این انس جایز است از قول ابن عباس هم همین جواز بر می آید.

(وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السِّتِّكُمْ الْكَذِبَ)

با دروغی که زبانهایتان وصف می کنند نگوئید این حلال است و این حرام تا به خدا افترا ببندید کسانی که بر خدا دروغ ببندند رستگار نشوند.

علامه امینی در ادامه مواردی نقل می کند که عبارتند از: نهی خلیفه از ادعای مؤمن بودن؛ ورود اسقف نجران بر خلیفه و مدد خواستن او از علی بن ابی طالب جهت پاسخگویی به سؤالات اسقف؛ حد زدن به فرد روزه داری که همراه با میگساران دستگیر شده بود و ...

هفتاد و هشت: اجتهاد خلیفه در مورد شراب و آیه های آن

خداوند متعال درباره شراب سه آیه نازل فرمود:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ...) (۱)

از تو درباره شراب و قمار می پرسند. بگو در آن دو، گناه بزرگی است و سودهایی برای مردم است.

ص: ۴۷

بعضی مسلمانان باز شراب می خوردند و بعضی دیگر آن را رها کردند، تا مردی شراب خورد و در آن حال به نماز ایستاد و اشتباه کرد؛ آیه نازل شد:

ای مومنان به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه می گوئید. (۱)

عده ای باز می خوردند و عده ای رها کردند. تا آن که عمر شراب خورد و در حال مستی استخوان فک شتری را گرفت و با آن سر عبدالرحمن بن عوف را شکست. سپس نشست و آن گاه بر کشته های بدر که در چاه ها انداخته شده بودند نوحه سرایی کرد! این مطلب به گوش رسوا خدا رسید با خشم بیرون آمد و درحالی که عبایش بر زمین کشیده می شد و چیزی در دست داشت آن را بلند کرد و عمر را زد. عمر گفت: از خشم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدا پناه می آورم. آیه نازل شد:

(أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) (۲)

جز این نیست شیطان می خواهد در میان شما در شراب و قمار دشمنی ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد. آیا دست بردار هستید؟

در این وقت عمر گفت: دست برداشتم، دست برداشتم. (۳)

ص: ۴۸

۱- نساء، ۴۳.

۲- مائده، ۹۱.

۳- تفسیر طبری، ۲/۲۰۳ (۹۱).

علامه امینی در این باره چندین روایت از منابع مختلف نقل کرده از جمله:

عمر گفت: این گوشت شتر را در شکم ما جز شراب تند نمی شکنند و نمی بُرد. (۱)

او تا آخرین نفس شراب تند می خورد و وقتی با خنجر زده شد، نیند تندی آوردند و خورد. او عادت کرده بود و با آن مست نمی شد و دیگری اگر آن را می خورد مست می کرد. (۲)

هشتماد: خلیفه و توسعه دو مسجد

در توسعه مسجد مدینه و اضافه کردن خانه عباس بن عبدالمطلب میان او و عمر، چندین نقل است و علامه امینی (رضی الله عنه) شش صورت از آن ماجرا را آورده و به گفته طبری عمر در سال هفده هجری عمره به جا آورد و مسجد الحرام را توسعه داد و بالاخره از مجموعه آن روایات بر می آید که خلیفه در توسعه دو مسجد چیزی نمی دانست و از این و آن تبعیت نمود و در گسترش مسجد الحرام برخلاف آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است، عمل کرد. (۳)

ص: ۴۹

۱- جامع مسانید، ابی حنیفه، ۱۹۰-۲۱۵.

۲- عقد الفرید، ۳/۴۱۶.

۳- تاریخ طبری، ۴/۲۰۶؛ فتوح البلدان، ۵۳؛ سنن بیهقی، ۶/۱۶۸؛ کامل ابن اثیر، ۲/۲۲۷؛ تذکرها الحفاظ ذهبی، ۱/۷؛ الدرالمثور، ۴/۱۵۹؛ وفاء الوفاء ۱/۳۴۱-۳۴۹.

هشتاد و یکم

خلیفه حکم طلاق را نمی داند و سکوت می کند چنان که پسر او حکم طلاق در حال حیض را نمی دانست و عمر او را به همین سبب برای خلیفه شایسته ندید.

هشتاد و دوم: نظر خلیفه درباره خوردن گوشت

زیربن عوام در بقیع یک کشتارگاه داشت و عمر با چوبدستی اش می آمد و هرگاه می دید کسی دو روز پی در پی گوشت خرید او را با چوبدستی می زد. و ما وجه چنین کاری را ندانستیم و آن جایگاه دینی ندارد.

هشتاد و سوم: خلیفه و مرد یهودی

ابو طفیل نقل می کند بر جنازه ابوبکر نماز میت خواندیم. سپس در نزد عمر بن خطاب گرد آمدیم و با او بیعت کردیم روزی نزد او نشسته بودیم و یکی از یهودیان مدینه پیش آمد و پرسید کدام یک از شما نسبت به پیامبر و کتاب او داناتر هستید تا من چند سؤال بپرسم؟ عمر به علی (علیه السلام) اشاره کرد و گفت این داناترین است. یهودی پرسید چنین است ای علی؟ و علی فرمود: هرچه می خواهی بپرس.

او هم سؤال هایش را مطرح و جواب دریافت کرد. در این روایت عمر تصریح می کند که علی داناترین است، اما نویسنده

«الوشیعه» عمر را به طور مطلق دانایتر می داند. هر انسانی نسبت به خود آگاه تر است.

هشتاد و پنجم: اجتهاد خلیفه در مصادره دارایی های کارگزاران

خلیفه اولین فردی بود که با کارگزارانش مشارکت نمود و اموال آنان را نصف کرد.

در یک نقل، اموال ابوهریره را مصادره کرد. در مورد دؤم اموال سعدبن ابی وقاص را مصادره کرد. مورد سؤم، اموال ابوموسی اشعری است. مورد چهارم، اموال عمروبن عاص است. مورد پنجم، اموال ابوسفیان است.

علامه امینی (رضی الله عنه) بیست و یک مورد را آورده و در پایان می نویسد من نمی دانم اگر نزد خلیفه دلیلی وجود داشته که آن دارایی ها اختلاس است پس باید همه آنها را مصادره می کرد! افزون بر آن که این برخورد خلیفه نشان می دهد که آنان بدترین دزدان بوده اند؛ زیرا یک دزد غالباً از یک یا دو نفر مالی می دزد. لیکن این ها از اموال همه مسلمانان دزدی کرده اند. پس چگونه آنان را امین مال و جان مردم کرده است، نمی دانم!

هشتاد و ششم: نظر خلیفه در خریدن شتر

عربی بادیه نشین شترانی را برای فروش آورده بود. عمر برای خرید پیش آمد و یک یک سر شتران را می خست تا او را بیازماید و ان مرد، عمر را از آن کار باز می داشت، اما عمر اعتنا

نمی کرد. اعرابی گفت به گمانم تو آدم بدی هستی. سرانجام آن ها را خرید و پول آن ها را داد. اعرابی گفت: اجازه بده پلاس ها و جهاز از روی آن ها بردارم. عمر گفت من آن شتران را با جهاز و پلاس ها خریده ام. میان عمر و آن مرد اعرابی اختلاف پیش آمد. علی (علیه السلام) رسید. به داوری این مرد راضی هستی؟ اعرابی گفت: آری. علی (علیه السلام) فرمود: اگر شرط کرده ای که این شتران با جهاز و پلاس بخری آن ها مال توست، ولی اگر شرط نکرده ای به طور معمول مال فروش متاعش را با اشیایی بیشتر از قیمت یک شتر می آراید عمر راضی شد و بهای شتران را پرداخت و شتران را برد. (۱) خدا امیرالمؤمنین را خیر دهد که برای اعرابی، پلاس و جهاز شتر را حفظ کرد و الا عمر آن ها را برده بود. اما قضاوت در مسئله با خواننده هوشمند است.

هشتاد و هفتم: نظر خلیفه در بیت المقدس

مردی از عمر بن خطاب اجازه خواست که به بیت المقدس برود. گفت: برو، هر وقت آماده شدی مرا آگاه کن. آن مرد آماده شد و آمد. عمر گفت به جای آن عمره برو. در این موقع دو مرد گذر کردند، درحالی که عمر شتران را زکات عرضه می داشت. پرسید شما از کجا می آید؟ گفتند از بیت المقدس.

ص: ۵۲

عمر چوب دستی (دِرّه) را بالا برد و گفت حجّی مانند بیت الله است؟ آن دو مرد گفتند نه ما از آنجا در حال گذر بودیم. (۱)

علامه امینی (رضی الله عنه) ضمن بیان هشت نقل از این روایات، می نویسد: بیت المقدس از سه مسجدی است که می توان به قصد زیارت آن ها عزم سفر کرد و گویا خلیفه از یاد برده و آن حدیث نبوی را فراموش کرده است. وانگهی او بدون بررسی این که آن ها به طور مستقل به آنجا سفر کرده اند یا گذشته اند چوبدستی اش را بالا برده است.

هشتاد و هشتم: نظر خلیفه درباره مجوس

خلیفه می گوید: نمی دانم با این مجوس چه کنم، آن ها اهل کتاب نیستند. عبدالرحمن بن عوف گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود با آن ها مثل اهل کتاب رفتار کنید. بجاله، که دبیر و نویسنده "جزء بن معاویه" در بخش منادز از نواحی اهواز بود، گفت به ما نامه ای از خلیفه رسید که از مجوس جزیه بگیریید که عبدالرحمن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین خبر داده که او از مجوس «مجر» جزیه گرفته است. (۲)

عمیر پیش از سخن عبدالرحمن از مجوس جزیه نمی گرفت و تنها در یک سال آخر عمرش چنان کرد. آیا تعجب نمی کنید

ص: ۵۳

۱- ازرقی، اخبار مکه ۲/۹۳.

۲- الأموال، ابو عبیده، ۸۸/۴۰.

کسی که متصدی خلافت کبری است ضروری ترین مسئله روز را نمی دانست تا عبدالرحمن به او گفت چه کند؟ آن هم درباره مسئله ای که از نظر بعد اقتصادی، سیاسی و دینی مهم است.

هشتاد و نهم: روزه ماه رجب

عمر بن خطاب در مورد ماه رجب و روزه در آن ماه گفت: ماه رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را بزرگ می داشته اند. اسلام آمد و آن را رها کرد.

آیا روایت های نبوی که در فضیلت ماه رجب و روزه آن وارد شده بر خلیفه پوشیده بود؟

علامه امینی (رضی الله عنه) ابتدا هشت حدیث در خصوص روزه ماه رجب و سپس طوائفی از احادیث به طور کلی روزه سه روزه از هر ماه که شامل رجب هم می شود و نظر فقهای مذاهب چهارگانه در باب استحباب آن را آورده و همه این ها را با ذکر منابع خاطر نشان ساخته است.

حالا- این سؤال مطرح است که چرا خلیفه به سبب روزه ماه رجب به کف دستان مردم چوب می زده و آن ها را می آزرده و آن را از اعمال عصر جاهلیت می دانسته است؟! (۱)

ص: ۵۴

۱- تهذیب التهذیب، ۳/۱۹۴ و ۹/۵۳۱؛ شرح المواهب، ازقانی ۸/۱۲۷؛ ارشادالساری، ۵/۱۴۸؛ صحیح بخاری، ۳/۲۱۹؛ صحیح مسلم ۱/۳۲۱ و ۳۲۲؛ سنن دارمی، ۲/۱۹؛ مصباح السنه، تبریزی ۱/۱۳۵ و ده ها کتاب دیگر.

نودم: اجتهاد خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن

مردی به نام صبیغ وارد مدینه شده از آیه های متشابه پرس و جو می کرد و عمر چند شاخه خرما آماده کرد و او را خواست، او آمد، پرسید تو کیستی؟ گفت من بنده خدا صبیغ هستم. عمر شاخه ای از آن شاخه ها برداشت او را زد تا از سر او خون جاری شد. گفت: ای امیر بس کن عقل و هوشم را از دست دادم.

ماجرای صبیغ به چند صورت و از راویان مختلف نقل شده و زهری گفته عمر بن خطاب، صبیغ کوفی را که از حروف قرآن می پرسید، آن قدر زد که خون در پشت او لخته شد. (۱)

خلیفه حاضر نبود حتی از معنی یک لغت پرس و جو شود و آن را تکلیف می پنداشت. نمی دانم چرا کسی را که از مجهولی سوال می کند آن قدر باید بر پشت او بنوازند که خون آلود شود؟ این خلیفه در سؤال در برخی مشکلات به آن جا رسیده بود که فردی در مقام ابن عباس می ترسید از عمر راجع به آیه «وَإِنْ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِ...» (۲) سوال کند.

افزون بر این، به نظر خلیفه علاوه بر منع سؤال از مشکلات قرآن، از چیزی که رخ نداده هم نباید سؤال شود؛ زیرا چنین

ص: ۵۵

-
- ۱- سنن دارمی، ۵۴/۱ و ۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ۶/۳۸۴؛ اتقان السیوطی ۲/۵؛ سیره عمر، ابن حجر ۱۰۹؛ تفسیر ابن کثیر، ۴/۲۳۲؛ کنز العمال، ۱/۲۲۸ و دیگران
 - ۲- تحریم، ۴۰

امری روا نیست در مورد آنچه اتفاق افتاده، به قدر کافی دل مشغولی وجود دارد. (۱)

نود و دوم: نهی خلیفه از حدیث

خلیفه افزون بر نهی سؤال از مشکلات قرآن و پرسش از آنچه رخ نداده، امر سومی هم افزود و آن، نهی از نقل حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا نقل فراوان آن است و آن رسواترین است.

قرظه بن کعب گوید: وقتی عمر ما را به عراق می فرستاد ما را مشایعت کرد و پرسید می دانید چرا شما را مشایعت کردم؟ گفتند: آری، برای احترام ما. گفت: علاوه بر آن، شما به جایی می روید که آنان قرآن می خوانند و صدایشان همانند صدای زنبوران عسل می پیچد، آنان را با حدیث مشغول مکنید. چون قرظه وارد عراق شد، گفتند برای ما از رسول الله حدیث بگو؛ گفت عمر ما را از آن نهی کرده است.

او می گوید: پس از آن، حتی یک حدیث هم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش نکردم.

خلیفه همچنین به ابوموسی که او را به عراق می فرستاد گفت: تو به میان مردمی می روی که صدای قرآن آن ها در مساجد مانند کندوی زنبوران عسل می پیچد، آنان را به حال خود بگذارید و با حدیث ها مشغول شان نکنید و من در این کار

ص: ۵۶

شریک شما هستم. در عبارت طبری نیز آمده: عمر می گفت: تنها قرآن بخوانید و آن را تفسیر نکنید و کم تر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کنید و من شریک شما هستم. (۱)

آیا خلیفه نمی دانسته که ظاهر کتاب خدا مردم را از سنت بی نیاز نمی کند؟ بنا بر نقل اهل سنت، پیامبر فرمود: فائی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی... قرآن از سنت جدا نیست تا بر سر حوض پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شوند و نیاز امت به سنت کم تر از نیاز ایشان به قرآن نیست، کما این که کتاب به سنت نیازمندتر است از سنت به کتاب.

بنا بر گزارش ابن کثیر در «البدایه و النهایه» (۲) خلیفه به کعب الاحبار گفت: حدیث گویی از نخستین را رها می کنی یا تو را به سرزمین بوزینگان، ملحق کنم و نیز به ابوهریره می گفت: حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها می کنی یا تو را به سرزمین روس تبعید می کنم.

آری سیاست گذاری وقت، سبب شد که در های دانش به روی امت بسته شود آنان را در درّه هولناک جهل و بی خبری بیندازد و گرفتار هواهای نفسانی کند، هر چند خلیفه چنان قصدی نداشته باشد؛ لیکن آن، سپری بود که او برای حفظ

ص: ۵۷

۱- سنن دارمی، ۱/۸۵؛ سنن ابن ماجه، ۱/۱۶؛ المستدرک، حاکم ۱/۱۰۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ۳/۱۲۰؛ مجمع الزوائد، ۱/۱۴۹؛ هیشمی گفته این حدیث صحیح است و به صورت های زیاد نقل شده و عمر در امر حدیث بسیار سخت گیر بوده است.

۲- جامع البیان العلم، ۲/۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۱۰۶/۸ و ۱۰۷؛ سنن ابن ماجه، ۱/۱۵.

خود پشت آن قرار گرفت؛ تا از موج مشکلات و مسائلی که برایش پیش می آمد در امان باشد.

پس از آن که اَمّت مسلمان از دانش قرآن نهی شدند و از درس های بزرگ علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و تاریخی قرآن دور ماندند و باب تعلیم و تعلم چنان بسته شد که مردم علاج واقعه ها را قبل از وقوع نتوانند؛ خواه ناخواه در طوفان مشکلات رها شوند، آن وقت با کدامین حکم و حکمت این امت بیچاره پیشرفت کند و بر امت های دیگر پیشی بگیرد؟ و با کدام کتاب و با کدام سنت به سیادت برسند که صاحب رسالت خاتم برای آنان در نظر داشته است؟

این روش خلیفه در نهی از حدیث نبوی، ضربه ای مهلک بر پیکره اسلام و اَمّت مسلمانان بود و مانع آموزه ها، شرف، تعالی و پیشرفت گردید. حال دانسته یا ندانسته!

نود و سوم: باز هم نهی از کتابت سنن

عمر بن خطاب خواست سنت ها نوشته شود. در این مورد یک ماه با اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشورت کرد. سرانجام تصمیم گرفت و گفت من خواستم سنت ها را بنویسم، به یاد مردمی افتادم که پیش از شما کتاب ها نوشتند، روی به آن ها نهادند و کتاب خدا را رها کردند. من کتاب خدا را با هیچ چیز در نخواهم آمیخت.

ص: ۵۸

جمعی از این روش خلیفه پیروی کردند و بر خلاف آنچه از شارع بزرگوار ثابت بود مانع کتابت سنت ها شدند. (۱)

نود و چهارم: نظر خلیفه درباره کتاب ها

افزون بر آن چهار موضوع ذکر شده، یعنی سؤال از مشکلات قرآن، پرسش از آنچه هنوز رخ نداده، نهی از نقل حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و رویداد کتابت سنت ها. خلیفه، پیرامون موضوع پنجمی که خود کتابت و تألیف باشد، اجتهاد و نظری ابراز کرده و به آن عمل نموده است.

مردی از مسلمانان نزد عمر آمد و گفت: وقتی ما مدائن را فتح کردیم، به کتاب هایی برخوردیم که حاوی دانش های ایرانیان و سخنان شگفتی بود. عمر چوبدستی را خواست و شروع کرد به زدن آن مرد و بعد خواند:

(نَحْنُ نَقْصُ عَلَیْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ) (۲)

و می گفت ای بیچاره، داستانی نکوتر از قرآن وجود دارد؟ امت های پیشین به این جهت هلاک شدند که به کتاب های دانشمندان شان روی نهادند. آثار اسقف ها را در نظر داشتند و

ص: ۵۹

۱- طبقات ابن سعد، ۳/۲۰۶؛ مختصر جامع العلم، ۳۳ و ۳۶ و ۳۷؛ سنن دارمی، ۱/۱۲۵؛ المستدرک حاکم، ۱/۱۰۴ و ۱۰۶.

۲- یوسف، ۳.

تورات و انجیل را رها کردند و علومی که در آن ها بوده همه از میان رفت.

علّامه امینی (رضی الله عنه) این جریان را به صورت های مختلف و گاه با تفصیل بیشتر آورده است. بنا به نقلی دیگر، خلیفه یک مرد کوفی را که به دنبال کتاب های دانیال بوده، خواست و بر او تازیانه نواخت و آیاتی از قرآن تلاوت کرد و آن وقت تمام کتاب ها را آتش زد. (۱)

یحیی غراماطیقی زنده بود تا آن که عمرو بن عاص اسکندریه را فتح کرد. او (یحیی) که جایگاهش در دانش، شناخته شده بود بر عمرو وارد شد و عمرو او را گرامی داشت و سخنان فلسفی او را که عرب با آن ها مأنوس نبود شنید، عمرو شیفته یحیی شد که او مردی خردمند، خوش برخورد و راست اندیش بود و از او جدا نشد. روزی یحیی به عمرو گفت: تو ثروت های اسکندریه را صاحب شدی و همه دارایی های موجود در آن را لاک و مهر زدی آنچه را که از آن، سود می بری، از آن تو و ما هیچ حرفی نداریم؛ لیکن آنچه را که برای تو سودمند نیست، ما به آن شایسته هستیم. عمرو گفت شما به چه چیز نیاز داری؟ یحیی گفت: آن کتاب های حکمت است که در گنجینه های شاهان موجود است. عمرو گفت: این ممکن نیست مگر آنکه من از

ص: ۶۰

۱- ر.ک: سیره علمی، ابن جوزی، ۱۰۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ۳/۱۲۲؛ کنز العمال، ۱/۹۵.

خلیفه اجازه بگیرم و نامه ای نوشت و او را در جریان گذاشت عمر در پاسخ نوشت: کتاب هایی که تو یاد کرده ای هرگاه در آن چیزی باشد که موافق قرآن است کتاب خدا ما را بی نیاز می کند و اگر مخالف کتاب خدا باشد ما نیازی به آن ها نداریم همه را از میان ببر و نابود کن. عمرو عاص آن کتاب ها را به تون های حمام اسکندریه توزیع کرد و طی شش ماه همه آن ها را نابود کرده و سوزاندند. بشنو و تعجب کن. (۱)

این جمله ملطی را جرجی زیدان در کتاب تاریخ تمدن اسلام آورده و در پاورقی افزوده: که در نسخه چاپ شده در چاپخانه آباء یسوعین بیروت، این جمله را نمی بینیم و نمی دانیم به چه سبب حذف شده است. (۲)

در نقلی دیگر، مشابه آنچه گذشت از یحیی نحوی آورده و ابن خلدون هم به آن اشاره دارد. (۳)

علامه امینی می نویسد: نظر در کتاب های امت های پیشین به طور کلی ممنوع نیست، به خصوص اگر آن ها کتاب های علمی، صنعتی، فلسفی، اخلاقی، پزشکی، فلکی، نجومی، ریاضیات و امثال آن باشد. به ویژه اگر چنان کتابی منسوب به

ص: ۶۱

۱- تاریخ مختصر الدول، ۱۰۲.

۲- تاریخ تمدن اسلام، ۳/۴۰.

۳- تاریخ الحکماء قفطی (مخلوط)؛ تاریخ ابن خلدون، ۱/۳۲؛ الافاده الاعتبار، عبداللطیف، بغدادی ۲۸.

پیامبری از انبیا، مانند دانیال نبی باشد. هر گاه چنان نسبتی ثابت شود.

آری، اگر کتابی به امر باطل و ضلالت، فراخوان باشد و بر اشخاص ساده و کم خرد تاثیر بد بگذارد و او توان نقد و پاسخگویی را نداشته باشد، برای او حرام خواهد بود. اما برای کسی که قدرت تجزیه و تحلیل دارد و باطل را از حق تشخیص می دهد، خواندن چنان کتاب یا کتاب هایی نه تنها مجاز است، بلکه از بهترین طاعات محسوب می گردد.

وانگهی، منافات ندارد که قرآن نکوترین داستان باشد. با این وجود در کتاب هایی هم، دانشی کارآ، حکمتی رسا و صنعتی سودمند و یا آنچه به حال بشر مفید است، وجود داشته باشد. هر چند که آنچه در قرآن، با معنایی دقیق و ژرف است، بسیار محکم و استوار می باشد؛ لیکن فکر بشر عادی از آن ها قاصر است. با آن که انسانی اذعان دارد که کوچک و بزرگی نمانده مگر آن که قرآن، آمار آن ها را دارد و هر تروخشکی در کتاب مبین هست ولی او نمی تواند همه آن ها را استنباط کند. پس منع از کتاب های دیگر جنایتی در حق جامعه بوده و دور نگاه داشتن افراد از دانش است و کتک زدن در آن مورد عملی است غیر قانونی و هرگز کتاب و سنت آن را تأیید نمی کند.

خدا می داند، مسلمانان با از دست دادن آن همه ثروت علمی در اسکندریه و پراکنده ساختن آن ها در سرزمین های

ایران چه تمدنی پیشرو و چه صنعت های ظریفی را که به هدایت و یا ضلالت هم ارتباطی نداشته، از دست داده و خسارت دیده اند. علاوه بر آن خلیفه می توانست آن ها را جدا کند و کتاب های خوب و سودمند را نگاه داشته و آنچه را مایه ضلالت و الحاد بود از بین ببرد؛ ولی چنان نکرد و گذشت تا حادثه ای که نباید، روی داد.

نود و پنجم: خلیفه و قرائت ها

علامه امینی ده مورد از مواردی که ثابت می کند خلیفه بر قرآن اشراف نداشته ذکر می نماید که به چند مورد اشاره می کنیم:

نقل است خلیفه در خطبه ای گفت: مبادا در مورد آیه رجم هلاک شوید و گوینده ای نگوید ما دو حد را در کتاب خدا نیافتیم در حالی که رسول خدا رجم کرد و ما رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم در دست اوست اگر مردم نمی گفتند عمر در کتاب خدای تعالی افزود، هر آینه می نوشتم: «الشیخ و الشیخه فارجموهما»، پیر مرد و پیرزن را سنگسار کنید. چون که ما آن آیه را قرائت کردیم.

در مورد آیه ای دیگر که ما می خواندیم، گفت:

«إِنَّ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كَفَرُ بَكُمْ»، همانا کفر است بر شما اگر از پدرانتان روی برگردانید. سپس به زیدبن ثابت گفت، آیا چنین بوده است؟ او گفت آری.

در مورد سوم عمر به عبدالرحمن بن عوف گفت ما در قرآن آیه ای می دیدیم که نازل شده بود: «إِنَّ جَاهِدُوا كَمَا جَاهِدْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»، اکنون نمی بینیم، گفت در بخش هایی که از قرآن انداخته شد، آن آیه بوده است.

ابی ابن کعب آیه ای را چنین خواند:

(وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا) (۱)

وقتی عمر آمد و از وی پرسید او گفت آری من از دو لب پیامبر چنان شنیدم و تو در آن زمان کاری جز دادوستد و خریدوفروش نداشتی.

آنچه گفته شد و نمونه هایی دیگر که علامه امینی (رضی الله عنه) در الغدير آورده است، نشان می دهد که عمر چندان احاطه به قرآن و قرائت های آن نداشته و به سخن این و آن اعتماد می کرده و قائل به کم و زیاد شدن در قرآن بوده است. چرا باید خلیفه مسلمانان چنین وضعی داشته باشد؟

نود و ششم: اجتهاد خلیفه در نام ها و کنیه ها

علامه امینی (رضی الله عنه) ضمن ارائه پنج گزارش در مورد نام و کنیه اشخاص، چنین نتیجه گرفته است.

۱. خلیفه از نام گذاری به نام پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) نهی کرد و دستور داد کسانی که با آن نام خوانده شده اند، تغییر نام دهند.

ص: ۶۴

درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر برای کسی سه فرزند متولد شود و نام یکی را محمد نامد نادان است. (۱)

۲. خلیفه نام گذاری به نام های پیامبران را ممنوع کرد، درحالی که نام پیامبران بهترین نام ها است. در این زمینه حدیث هایی تشویقی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منقول است.

۳. خلیفه از کنیه ابوعیسی چندشش می شد و حالش دگرگون می گشت و می گفت مگر عیسی (پیامبر) پدر داشت؟ و به صهیب می گفت: تو چرا ابویحیی کنیه داری تو که فرزند نداری؟!

۴. شگفت آن که وقتی خلیفه فهمید کنیه مغیره را رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوعیسی لقب داده، باز از نظرش برنگشت و گفت گناهان گذشته و آینده رسول خدا آمرزیده شده، ما باید به فکر خود باشیم که گناه نکنیم؟!

۵. آن گاه که خلیفه تصور کرد که این دو لقب و کنیه بد است و برای آن شروع کرد به گاز گرفتن دست خود، قبل از زدن. چنین تنبیه ناگواری را گوش روزگار نشنیده است.

۶. او کنیه ابومره را پسندید. درحالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کنیه ای را نهی فرموده است. آن کنیه شیطان است.

۷. خلیفه می پنداشته است که ذوالقرنین از نام های فرشتگان است درحالی که او یک غلام رومی بوده که به سلطنت رسیده

ص: ۶۵

است. در قرآن، احادیث، اشعار و ادبیات جاهلی فراوان از آن نام سخن به میان آمده است.

نود و هفتم: خلیفه پسرش را بعد از اجرای حد، دوباره حد می زند

عبدالرحمن، پسر عمر در زمان خلافت پدرش در مصر شراب خورد و مست کرد وقتی به هوش آمد نزد عمرو عاص که امیر مصر بود آمد و گفت ما را پاک کن. عبدالله بن عمر گفت: برادرم به من نگفت که نزد عمرو عاص رفته است. من پس از اعتراف او گفتم وارد خانه شو من تو را پاک می کنم. بعد معلوم شد پیش عمرو عاص هم رفته است. عبدالله گفت: به خدا قسم من نمی گذارم جلوی مردم تو را سر بتراشند [در آن روزها همراه اجرای حد سر را هم می تراشیدند] او وارد خانه شد و من سر او را تراشیدم و عمرو عاص هم بر او حد شراب خواری اجرا کرد. این مسئله به گوش عمر بن خطاب رسید به عمرو عاص نوشت عبدالرحمن را سوار بر شتر بی جهاز به مدینه بفرست. او فرستاد. عمر، عبدالرحمن را به سبب انتساب به خلیفه باز حد زد و چند ماه بعد او مرد و مردم پنداشتند که در اثر اجرای حد مرده است.

علامه امینی (رضی الله عنه) این جریان را به شکل های مختلف و از منابع متفاوت گزارش کرده است. (۱)

ص: ۶۶

۱- السنن الکبری، بیهقی ۸/۳۱۲؛ عقدالفرید، ابن عبدربه ۳/۴۷۰؛ تاریخ بغداد، خطیب ۵/۴۵۵؛ سیره عمر، ابن جوزی ۱۷؛
الریاض النضره ۲/۳۲؛ ارشادالساری، قسطانی ۹/۴۳۹؛ استیعاب ۲/۳۹۴؛ الاصابه، ابن حجر ۳/۷۲؛ تاریخ طبری ۴/۱۵۰؛ الکامل،
ابن اثیر ۲/۲۰۷.

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: حدّ، کفاره و پاک کننده است هر گاه گناه کاری را حد زدند گناهش پاک می شود و دیگر چرا دوباره حدّ بخورد؟ و این در سنت ثابت است سپس شش روایت بر این معنا گزارش می کند از جمله: از علی امیرالمؤمنین روایت است که فرمود: هر کس گناهی انجام داد و بر آن حد خورد همان، کفاره و پوشاننده است. (۱)

نود و هشتم: خلیفه نمی داند روز عید چه بخواند؟

عمر در روز عید، به نماز می رفت. کسی را نزد ابی واقد لثی فرستاد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در چنین روزی چه می خواند؟ او گفت سوره قاف و اقتراب را می خواند. (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) می نویسد: این روایت از نظر پیشوایان حدیث، صحیح است و ما و شما از خلیفه می پرسیم چرا او نمی دانست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در نماز عیدین چه می خوانده؟ آیا او فراموش کرده بود؟ چنان که سیوطی چنین عذر آورده است؛ یا اشتغال به خرید و فروش در بازار او را از این معانی باز می داشته است که دیگری چنین عذر آورده است! به هر تقدیر در چنین امری، چنین عذری پذیرفته نیست.

ص: ۶۷

۱- السنن الکبری، بیهقی ۸/۳۲۹.

۲- صحیح مسلم، ۱/۲۴۲؛ سنن ابی داود، ۲/۲۸۰؛ موطأ مالک، ۱/۱۴۷؛ سنن ابن ماجه، ۱/۱۸۸؛ صحیح ترمذی، ۱/۱۰۶؛ سنن نسایی، ۳/۱۸۴.

عمر روزی بالای منبر گفت: چه می گوئید در کلام خدا که فرمود «او يأخذهم علی تخوّف» (۱) یا ایشان را در حال ترسیدن بگیرد. همه سکوت کردند. مردی از هذیل گفت: این، لغت ما است و به معنای کاستی است، عمر پرسید شاهی از اشعار عرب داری؟ گفت: بلی. شعری برایش خواند. آن گاه گفت: ای مردم از دیوان ها غفلت نکنید. (۲)

علّامه امینی (رضی الله عنه) در این زمینه چهار آیه دیگر آورده است که عمر از معانی الفاظ آن بی اطلاع بوده و از مردم می پرسید. سپس می نویسد: ما خلیفه را در ندانستن کتاب و سنت یا فهم برخی قضایا معذور می دانیم که او همواره به شغل دلّالی و واسطه گری و دادوستد در بازار مثل نخ فروشی و غیره سرگرم بوده است؛ لیکن در ندانستن معانی کلماتی که هر روز میان مردم دایر بود، معذور نمی دانیم.

صدمین: روزه همه سال

اشاره

مردی را نزد عمر آوردند که همه سال روزه می گرفت. خلیفه او را با چوب می زد و می گفت: بخور ای دهری، ای دهری. (۳)

ص: ۶۸

۱- سورة نحل، ۴۷.

۲- تفسیر کشاف، ۲/۱۶۵؛ تفسیر قرطبی، ۱/۱۱۰؛ تفسیر بیضاوی، ۱/۶۶۷؛ علّامه در این مورد چهار نقل از آیه های مختلف آورده است. ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ۲/۱۷۵؛ خازن، ۲/۱۷۵؛ الدر المنثور، ۳/۴۵ و ...

۳- سیره عمر، ابن جوزی ۱۷۴ و ۱۴۶.

از دیگر سوی، ابن جوزی نقل کرده است که عمر همه روزه، روزه می گرفت. (۱) در سیره او آورده اند که عمر پی در پی روزه می گرفته است و روایت هایی مختلف در این خصوص آمده است. از سویی روزه همه سال ناممکن است برخی روزها مثل عیدین و تشریق نباید روزه گرفت. البته به طور کلی اگر کسی منهای روزهای ممنوع روزه بگیرد، اشکالی نیست، ضرری هم به خود نزند یا حقی را پایمال نکنند. خلیفه در ظاهر، در زمره کسانی بوده که پیوسته روزها را به هم می پیوندند و روزه می گیرند. علامه از بیش از بیست نفر را نام برده که تمامی سال را روزه می گرفته اند. (۲) آیا جای این سوال باقی است که چرا خلیفه به آن مرد به سبب روزه دهر تازیانه زد. آیا روزه همه سال مخصوص خلیفه و اجتهاد او بوده است؟!

(ان هذا لهو القصص الحق و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً)

ترجمه آیه

همانا این همان داستان حق است و ما برای شما کتابی آوردیم که از روی دانش آن را شرح داده ایم. آنان به آن، آگاهی ندارند

ص: ۶۹

۱- سنن بیهقی، ۴/۳۰۱؛ الرياض النضرة، ۲/۳۸؛ صحیح مسلم، ۱/۳۱۹.

۲- الغدير، ۶/۳۲۴.

آنان فقط گمان دارند و همانا گمان به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی کند.

نتیجه بحث

اشاره

این ها شمه ای بود از دانش های شگفت خلیفه و آگاهی های عمر و ما بیش از این ها می توانیم یاد کنیم اما همان اندازه کافی است و از آن ها چند نتیجه کلی می توان گرفت.

اول: جز علی (علیه السلام) که عمر بیشتر دانش خود را از او گرفته، بقیه کسانی هستند که به داشتن علم مشهور و شناخته شده نیستند. علمامه امینی نام بیست و پنج تن از آن ها را ذکر می کند. خلیفه در هیچده مورد اشاره به این نکته دارد که اگر علی نبود عمر هلاک و گمراه شده بود؛ و پناه به خدا می برد از مشکلی که علی (علیه السلام) در کنار آن نباشد؛ و امثال آن. همچنین در هشت مورد اعتراف کرده است که همه، حتی بانوان پرده نشین و پیرزنان خانه نشین، از او داناتر هستند. از سویی امام الحرمین جوینی می نویسد: خلیفه باید دارای اجتهاد و دانش زیاد باشد که در رویدادها نیازی به سوال از دیگران نداشته باشد. (۱)

با این وصف، میزان دانش و آگاهی عمر معلوم است و آن گاه به پوچی سخن ابن حزم پی می بریم (۲) که گفت: دانشی که

ص: ۷۰

۱- الأرشاد الی قواطع الأدله فی اصول الاعتقاد، ۴۲.

۲- الفصل، ۴/۱۳۶.

در نزد عمر بود چندین برابر دانش علی (علیه السلام) بود! یا کلام ابن تیمیه که گفت: مردم داوری ها و فتاوی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را گرد آوردند. درست ترین و با دلیل ترین آن ها را چیزی یافتند که در نزد ابوبکر و سپس عمر بوده و مخالفت عمر را با نصّ، کم تر از مخالفت های علی یافتند؛ اما در داوری های ابوبکر مخالف نص نیافته اند! با این وجود، ابوبکر و عمر در اصل از علی چیزی نمی پرسیدند؛ حتی علی (علیه السلام) از ابوبکر دانش آموخته است، و دیگر سخنانی که قلم از ذکر آن ها، شرم دارد. (۱)

دوم: ارزیابی حدیث «بر شما باد سنت من و خلفای دانا و رهنما! پس به آن چنگک زنید و با دندان های عقل آن را سخت و محکم نگه دارید، بر شما باد که حذر کنید از چیزهای تازه و نو؛ زیرا هر تازه ای بدعت و در هر بدعتی گمراهی است.» (۲)

این حدیث را بر خلیفه هایی نسبت داده اند که با گزینش نصّ، ابوبکر و سپس به شورا بر کرسی خلافت نشسته اند و علی (علیه السلام) را هم ردیف این ها آورده اند و معقول نیست رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان دهد به تبعیت از کسانی که واقف و مجتهد در فقه، کتاب، سنّت و فتوا نبوده، و از دهان این و آن می گرفته اند. افزون بر آن که علما در مواردی با سنّت عمر، که مخالف نصّ

ص: ۷۱

۱- منهاج السنه، ۳/۱۲۸.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۲۰؛ سنن ابی داود، ۳/۲۶۱؛ مستدرک حاکم، ۱/۹۶ و

سنت نبوی بوده است، مخالفت کرده اند. پس معنای صحیح حدیث مزبور خلفایی است که همواره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنان نام برده و آنان را همدوش قرآن کریم قرار داده و در حدیث: انی تارکم فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. (۱) عدل و برابر قرآن یاد کرده است. پیامبر آنان را به رشد و هدایت توصیف فرموده است و سیره آنان با سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تمام معنا مطابقت دارد. کسانی که حکومت به دست گرفتند، لیکن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نه آنان را معرفی کرد و نه نصب شان فرمود و نه به آن ها وصیت فرموده است. رسول خدا عددی نفرمود که منطبق بر خلفا باشد و فقط صفت هایی یاد کرده است که آن ها جز بر امامان معصوم و اهل بیت صدق نمی کند و تمسک در خلافت عمر به این حدیث از قبیل تمسک به عام در شبهات مصداقی است.

سوم: در فضائل عمر یک سلسله حدیث های ساختگی وجود دارد که با مسلمات، سازگار نیست. مثل: اگر من مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد! (۲)

علامه امینی (رضی الله عنه) در این باره به هشت حدیث با عبارت های مختلف و هدف یکسان اشاره می کند.

ص: ۷۲

۱- همه پیشوایان حدیث و حافظان بر صحت و درستی آن اتفاق نظر دارند.

۲- ر.ک: موضوعات، ابن جوزی و تاریخ ابن عساکر، ۳/۲۸۷.

علامه امینی (رضی الله عنه) سپس می نویسد: کسی به این درجه از فضیلت باشد تا آن جا که نزدیک به مقام پیامبری، آن گاه فاقد علم در مسائل واضح و روشن تا آن جا که خود می گوید همه از عمر داناترند و معانی کتاب و سنت را از دهان این و آن آموخته و جز اشتغال در بازار برای کار، مشغولیتی نداشته و دانستن یک لغت قرآنی را تکلف انگاشته است؟ آری، عده ای برایش فضائل تراشیده اند و ندانستند این کار رسوایی به بار خواهد آورد و کاوشگران هر چه زمان پیش رود پرده کنار می زنند. سخن می گویند و قلم هایی که آگاهانه می نویسند و عادلانه داوری می کنند. بین مردم به داد، داوری کن و به دنبال هوای نفس مباش و از راه حق منحرف مشو.

چهارم: در اسناد شمس الدین مالکی مطابقی آمده، اولی حدیث ولایت و روز غدیر می باشد، (که موضوع کتاب ما «الغدیر» است). دومی حدیث منزلت است.

تو نسبت به من [بدون در نظر گرفتن نبوت]، مانند هارون هستی نسبت به موسی و همین بس است و سپاسگزار باش.

درباره این حدیث هم در جلد چهارم بحث کردیم.

پنجم: سبقت در اسلام و در این خصوص هم بحثی گذشت.

شمس الدین مالکی در سه بیت این کنیه را برای علی مطرح کرده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کنیه را در غزوه عشیره که در ماه جمادی الاولی یا جمادی الثانی سال دوم هجری رخ داده، به علی (علیه السلام) داده است.

آن گاه که او و عمار را که روی خاک نرمی خوابیده بودند، بیدار کرد و علی (علیه السلام) را تکانی داد و فرمود: «بایست ای اباتراب. آیا از شقی ترین آن دو مرد، تو را خبر دهم؟ آن پی کننده شتر صالح و آن کس که بر سر تو زند و با خون آن ریش تو را خضاب کند.» این حدیث از احادیث صحیح و قطعی است. (۱)

روایت دیگر: علی (علیه السلام) نقل می کند: پیامبر دنبال من بود مرا در کنار نهری که خوابیده بودم، یافت. فرمود: امروز مردم تو را ابوتراب می نامند و گویا احساس فرمود که من از این امر راضی نیستم و نسبت به آن در دل من چیزی است. فرمود: بلند شو من تو را خوشنود می کنم تو برادر من و پدر فرزندان من هستی. از سنت من دفاع می کنی و دیون مرا می دهی. هر کس در زمان من بمیرد خدا را تکبیر گفته و هر کس در زمان تو بمیرد

ص: ۷۴

۱- مسند، احمد ۴/۲۶۳؛ مستدرک، حاکم ۳/۱۴۰؛ تاریخ، طبری ۲/۲۶۱؛ سیره نبوی، ابن هشام ۲/۲۳۶؛ تاریخ، ابن کثیر ۳/۲۴۷؛ مجمع الزوائد، هیثمی ۹/۱۳۶؛ طبقات، ابن سعد ۵۰۹؛ عیون الاثر، ابن سید الناس ۱/۲۲۶؛ الإمتاع والمؤانسه، مقریزی ۵۵؛ سیره حلبی ۲/۱۴۳؛ تاریخ الخمیس ۲/۳۶۴ و جز این ها.

اجلش سر رسیده و هر کس بمیرد در حالی که تو را بعد از مرگ تو، دوست داشت خدا امن و ایمن کار او را پایان دهد. مادامی که آفتابی طلوع یا غروب کند هر کس بمیرد در حالی که تو را دشمن داشت با مرگ جاهلی می میرد و حساب هر چه در اسلام کرده باید پس دهد. (۱)

در ظاهر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی را ابوتراب خوانده و در مواردی هم تکرار شده، مثل روز عشیره و روز برادری. البته در برخی احادیث آشفتگی احساس می شود. در شعر جمال الدین مالکی هم این معنا انعکاس دارد. گو این که میان علی و فاطمه زهرا (علیها السلام)، شکرآبی به وجود آمده و علی (علیه السلام) اندکی دلگیر بود. این، نشان می دهد که دست هایی در این حدیث بازی کرده و تصرف نموده اند. در حالی که هرگز میان علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) که خاندان عصمت و طهارت اند و آیات قرآن بر این معنا شاهد است، رنجشی حاصل نشده است.

علامه امینی می نویسد: این را بدخواهان علی برای شکستن قداست او گفته و خواسته اند حسن معاشرت او را با همسر پاکش، مخدوش سازند و این کینه و عداوت تا به امروز هم کشیده که نویسنده سیاه دلی در صفحه کتابش می نویسد: میان علی و فاطمه (علیها السلام) رنجشی پیش آمده و او سیلی به صورت

ص: ۷۵

۱- سیوطی این حدیث را در ترتیب جامع کبیر ۶/۴۰۴، آورده و می گوید بوضیری می گوید تمام راویان آن موثقند.

فاطمه نواخته بود... (۱) تا آخر افسانه. حاکم نیشابوری می گوید: این بنی امیه بوده اند که لقب ابوتراب را برای علی (علیه السلام) کاستی شمردند و او را بر بالای منبرها لعن کردند و مسخره نمودند. آنان در واقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که لقب ابوتراب را به او داده بود، مسخره کردند.

(قُلْ أَلْبَلَّهٗ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُوْنَ لَا تَعْتَدِرُوْا قَدَّ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ اِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ تُعَذِّبْ طَائِفَةٌ اٰنْهَم كَانُوْا مُجْرِمِيْنَ) (۲)

بگو آیا خدا و آیات او و رسول او را به سخره می گیرید؟ عذر نیاورید، شما پس از ایمان، کافر گشته اید.

ابن جوزی هم سخن حاکم را درست دانسته است.

کرامتی درباره این حدیث

عبدالباقی افندی در شعر خود نکته زیبایی آفریده، آن جا که می گوید: ای پدر اوصیا، و ای علی، تو داماد طه بودی و پسر عمو و برادرش. در راز نام های تو جهانیان مبهوت مانده و چیزی نفهمیدند، تو در پایان دور، دومین پدران بودی و پدران او (خاک) فرزندان او محسوب اند. خدا آدم را از خاک آفرید، او برای خاک فرزند است، ولی تو پدر خاکی.

ص: ۷۶

۱- ر.ک: الغدير ۳/۲۰ سخن دوکیم در کتاب حیات محمد.

۲- توبه، ۶۵ و ۶۶.

از جمله مضامین غدیریه به جمال الدین مالکی، در مناقب امیرالمومنین علی (علیه السلام) حدیث ابلاغ براءت از مشرکین است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی را از سوی خود برای ابلاغ براءت فرستاد و این ماموریتی ویژه بود و فرمود: شایسته نیست از سوی من کسی جز اهل بیتم رساننده باشد.

ماجرا چه بود؟

رسول خدا ابوبکر را با آیه های اول سوره براءت به مکه اعزام فرمود تا آن ها را برای مردم مکه بخواند. جبرئیل فرود آمد و گفت این پیام را جز خودت و یا کسی که از تو است نباید برساند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را سوار بر شتر غضباء کرد و به دنبال ابوبکر فرستاد و فرمود هر کجا به او برخوردی آیه ها را بگیر و تو به سوی مردم مکه برو. علی (علیه السلام) در عرج یا ذوالحلیفه یا در ضحجان و یا در جحفه به ابوبکر رسید و نامه را از او گرفت و حج گزارد و براءت را اعلام کرد.

این جریان تاریخی را انبوهی از محدثان، مورخان و سیره نگاران آورده اند. علامه امینی (رضی الله عنه) هفتاد و سه تن را به ترتیب سال وفات نام برده و اولین آنان اسماعیل سدی کوفی و آخرین آن ها سید مؤمن شبلخی است. سند این اعلان براءت از مشرکین و تبلیغ آن به جمعی از صحابه نخستین می رسد که

اولین آن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) (۱) که به چند صورت از او روایت شده است.

دوم: ابوبکر بن ابی قحافه:

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به قرائت براثت به اهل مکه برانگیخت تا اعلام کنم پس از آن سال مشرکی نباید حج بگزارد و برهنه ای نباید طواف خانه خدا کند و جز مسلمانان داخل بیت نشود و میان هر کس و رسول خدا پیمانی وجود داشت، تا پایان مدت آن محترم است. خدا و رسول او از مشرکان بیزارند. سه روز گذشت سپس به علی (علیه السلام) فرمود: به ابوبکر بیوند و او را برگردان و تو تبلیغ کن. ابوبکر گفت: او هم چنان کرد که پیامبر فرموده بود.

وقتی ابوبکر بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شد، گریست و گفت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا درباره من چیزی رخ داده است؟ پیامبر فرمود: در حق تو جز خیر رخ نداده و لیکن مأموریت یافتم آن را جز خود و یا کسی که از من باشد، تبلیغ نکند و نرساند. (۲)

سوم: ابن عباس نقل می کند:

رسول خدا ابوبکر را فرستاد و فرمود آن کلمه ها را ندا کند سپس علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد. ابوبکر صدای شتر پیامبر

ص: ۷۸

-
- ۱- زوائدالمسند، عبداللهبن احمد؛ الدرالمنثور، سیوطی ۳/۲۰۹؛ کنزالعمال ۱/۲۴۷؛ تفسیر جرشوکانی، ۳۱۹؛ الریاض النضریه، ۲/۱۴۷؛ ذخائرالعقبی، ۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ۵/۳۸، ۷/۳۵۷ و جز این ها.
 - ۲- مسند احمد، ۱/۳؛ کنزالعمال ۱/۲۴۶؛ کفایه گنجی، ۱۲۵؛ تاریخ ابن کثیر، ۷/۳۵۷.

را شنید با وحشت بیرون آمد پنداشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است. اما او علی (علیه السلام) بود. نامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را تسلیم کرد که او چنان کلمات را ندا در دهد و توافق حاصل شد و علی (علیه السلام) در ایام تشریق ندا داد: خدا و رسول او از هر مشرکی بری هستند و هیچ تعهدی نسبت به آنان ندارند. (۱)

گزارش عباس به چند صورت نقل شده است. (۲)

چهارم: جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند:

پیامبر از عمره بازگشت. ابوبکر را به عنوان امیر حاج فرستاد. در عرج آماده نماز صبح بودیم ابوبکر صدای شتر پیامبر را شنید و گفت این صدای ناقه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است. در امر حج برای رسول خدا بدا حاصل شده است. منتظر باشیم با رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بگذاریم. اتفاقاً علی (علیه السلام) بود. ابوبکر پرسید امیر آمدید یا رسول و آورنده پیام. علی گفت: رسول و پیام دارم.

علامه امینی (رضی الله عنه) سیزده نفر را ذکر می کند و سپس روایت های مرسلی آورده که ارسال مسلم هستند؛ از جمله امام ابوجعفر محمدباقر (علیه السلام) و همه منابع آن را یاد کرده که اندکی از بسیار را نقل کردیم.

ص: ۷۹

۱- جامع ترمذی، ۲/۱۳۵؛ سنن بیهقی، ۹/۲۲۴؛ المناقب خوارزمی، ۹۹؛ مطالب السؤل، ابن طلحه ۱۷؛ فتح الباری، ابن حجر ۸/۲۵۶.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ۳/۱۰۵؛ تفسیر طبری، ۱/۴۶.

هدف از ذکر پی در پی این حدیث ها آن است که بگوییم: آن، تواتر معنوی و یا اجمالی دارد و اصل قضیه که چند آیه از ابوبکر برگرفته شده و امیر المؤمنین (علیه السلام) به تبلیغ آن مشرف گشته، کافی است تا باور کنیم، آن که برای رساندن چند آیه شایسته نبوده پس چطور برای رساندن کل احکام دین و آیات قرآن مبین امین و شایسته است؟

ص: ۸۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

